

شعر اجتماعی

محدث ترجمه و معرفت

پارس

شعر اجتماعی

ترجمه و تنظیم:
محمد تقی برومند

شعور اجتماعی

ترجمه و تنظیم: محمد تقی بر و مند



جنبه‌های معنوی روند تاریخی

جامعه نظام یفرنج وزنده‌ای است که براساس فعالیت تولیدی انسان، مدام در تحول و تغییر است و در مسیر زاینده و پویایی حرکت می‌کند.

حیات اجتماعی قلمرو بسیار پیچیده جهان عینی ما را تشکیل می‌دهد. پدیده‌های مادی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و همچنین نمودهای گوناگون زندگی معنوی، که آن را شعور اجتماعی هستند، از عناصر مهم مادی و معنوی زندگی اجتماعی هستند. شعور اجتماعی که در این گفتگو دکن اساسی بررسی مادا تشکیل می‌دهد، بازتاب فعال و بفرنج زندگی مادی جامعه است. شعور اجتماعی هنر ساختمانی لازم هر سیستم اجتماعی است. فعالیت

تاریخی انسان‌ها، به‌ضرورت، تحت هدایت این عنصر سازنده فرازداد. شعور اجتماعی را باید یکی از قلمروهای بسیار خاص زندگی اجتماعی و پدیده خود ویژه آن دانست. برای درک نقش آفریننده این پدیده در زندگی اجتماعی و دریافت رسالت تاریخی آن در گسترش جامعه و رشد خلاق انسان‌ها، باید آن را بادقت فراوان مورد بررسی قرارداد.

رشد جامعه تنها به‌عامل اقتصادی محدود نمی‌گردد. زندگی معنوی انسان و جامعه یکی از عوامل مهم تحولات همه جانبه‌بشری و جامعه انسانی بشمار می‌رود. تمایلات و خواهش‌های انسان‌ها صرفاً تأمین نیازهای مادی نیست، شکفتگی فرهنگ و بالندگی اندیشه‌ها جنبه دیگر کرایش‌های بشری است.

برخی هامعتقدند که رشد اجتماعی تنها به‌عملکرد قوانین عینی آن مشرط می‌گردد و بر این اساس برای اراده و شعور اجتماعی هیچ ارزشی قابل نیستند. در حقیقت آنها با چنین برداشتی، اختلاف موجود و عینی بین تحول جامعه و تحول طبیعت را انکار می‌کنند. چنان‌که می‌دانیم، قوانین طبیعت همیشه به صورت تأثیر متقابل بیرون‌های کود عمل می‌کنند؛ در صورتی که قوانین ناظر بر رشد اجتماعی، ابتداء از طیف فعالیتهای انسان‌ها در می‌گذرند و آنکه به مرحله عمل درمی‌آیند. چون قوانین تاریخی به‌وسیله موجوداتی به مرحله عمل در می‌آیند که مجهز به شعور و اراده هستند، از

این دو، حرکت تاریخ را بدون شناخت اندیشه‌ها، خواسته‌ای بشری، احساسات، افکار انسانها، قواعد اخلاقی و ملاک ارزش آنها، به کوتاه سخن بدون شناخت نسج معنوی هدایتگر انسان در زندگی، نمی‌توان درک کرد.

شعور اجتماعی باز تابی از واقعیت‌های مادی و اجتماعی است. بدون شعور، هیچ فعالیت مفیدی صورت نمی‌گیرد. شعور: چراغ راهنمای روئندکار است. انسان با آگاهی بکار می‌پردازد و باگزینش هدف معینی، اشیاء طبیعت را بر حسب نیازهای مبرم خوبیش دگرگون می‌سازد.

بنابراین، انسان با فعالیت خود نه تنها جهان را دگرگون می‌سازد، بلکه آن را از حیث معنوی نیز تغییر می‌دهد. نتایج این روئند در شعور اجتماعی، نقش می‌بندد و ثبت می‌شود.

در حقیقت، فعالیت شعور اجتماعی چیزی جز «تولید» واقعی اندیشه‌ها، تواریخها، مفاهیم، تصویرهای هنری وغیره نیست. نتایج فعالیت معنوی در زبان، کتاب، ماشین، معماری، اثر هنری وغیره مادیت پیدا می‌کند؛ درست مانند فعالیتی که در تولید به شکل نتیجه غایبی به واقعیت درمی‌آید. زندگی معنوی جامعه منحصر به تولید اندیشه‌ها نیست. این زندگی، روئند کارکرد شعور اجتماعی، یعنی تأثیر متقابل شعور اجتماعی و فردی، مبارزه فکری گروههای مختلف اجتماعی و طبقاتی، مبادله نظریات، اندیشه‌ها، تواریخها و

همچین پیدایش و گسترش آنها دادر بر می گیرد. زندگی معنوی جامعه بواسطه بازتاب روندهای اجتماعی، برخودها و کشمکش‌ها، بازندگی هادی جامعه بیوند ناگسترنی دارد و بین آن با فعالیتهای متنوع انسانها، روابط مناسب و منطقی برقرار است. در اینجا، ابتداء درباره ساخت شعور اجتماعی به عنوان پدیده‌ای که نسبت به زندگی جامعه استقلال نسبی دارد، تعریف روشنی بدست داده می‌شود تا به تبع آن زندگی معنوی جامعه خوب درک گردد.

اصول تحلیل ساخت شعور اجتماعی

از آنجاکه شعور اجتماعی پدیده‌ای متنوع و از لحاظ تاریخی تغییر پذیر است، باید آن را از زاویه‌های مختلف مورد بررسی قرارداد، مطالعه این پدیده از دیدگاه کلی شامل سه جنبه اساسی تاریخی، زنتیک^۱، شناخت‌شناسی^۲ و جامعه‌شناسی^۳ است. نخستین جنبه پژوهش درباره شعور اجتماعی به تجزیه و

1 - Historico - génétique

2 - Gnoséologie

3 - Sociologie

تحلیل تاریخ این پدیده در ارتباط با مرحله‌های پیاپی گسترش جامعه بشری مربوط می‌گردد. یکی از اندیشمندان در این باره می‌گوید: تحلیل رابطه تولید مادی و تولید معنوی بدؤاً باید به شکل مفروض تاریخی آن انجام گیرد.

واقعیت نشان می‌دهد که شیوه تولید مادی نظام کالایی، تولید معنوی خاصی دارد که از تولید معنوی قرون وسطی کاملاً متمایز است. تولید معنوی نظام غیر کالایی مناسب باشیوه تولید ویژه‌ای است که با تولید معنوی نظام‌های پیشین کاملاً فرق دارد. در واقع «اگر تولید مادی به شکل خاص تاریخی اش مورد بررسی قرار نگیرد، دست یافتن به مختصات تولید معنوی مربوط به آن و در ک تأثیر متقابل آنها میسر نخواهد بود.»

شعور اجتماعی در هر صورت بندی اجتماعی - اقتصادی^(۱) از حیث محتوى و ساخت، ویژگیهای دارد. باوجود این، اگر به این مسئله در مقطع مرحله‌های گسترده و طولانی رشد بشری نگریسته شود، سه نوع شعور اجتماعی مخصوص تشخیص داده می‌شود:

- ۱ - شعور جامعه ابتدایی.
- ۲ - شعور صورت بندی‌های ستیز نده.

1 - Formation(s)

۳ - شعور صورت بندی نظام غیر کالایی

در جامعه ابتدایی تکوین اندیشه و مفاهیم و بطور کلی شکل بندی شعور، در آغاز با فعالیت مادی آمیخته بود. صورات، افکار و روابط معنوی، مستقیم به وسیله روابط مادی انسانها بوجود می‌آمد. شعور اجتماعی‌مانند روابط جمعی جامعه نخستین که مبتنتی بر تولید بی‌اندازه ابتدایی بود، از حیث ساخت و محتوی خصوصیتی ساده و آغازین داشت. در این دوره، شعور اجتماعی دارای وضع مبهم و التقطای بود. اخلاق، دانش تجربی، پندارهای مذهبی و احساسات زیبایی شناسی مفاهیمی بودند که به طور نامشخص در یک مجموعه کردآمده بودند.

در این مرحله، شعور اجتماعی فرد با شعور اجتماعی کلان^۱ و قبیله کاملاً تطبیق می‌نمود. در واقع، قبیله آخرین سرحد انسان بود. قبیله، قوم و نهادهای آنها - که مقدس و ناملموس جلوه‌می‌کردند از قدرت فائمه‌ای برخوردار بودند که طبیعت ارمنان داشته بود. فرد از حیث احساسات، افکار و اعمال خویش کاملاً تابع قبیله بود. به موازات شکل بندیهای متضاد اجتماعی، محتوی و ساخت شعور به طور کیفی تغییر می‌پذیرد. ابتداء، با پیدایی نهادهای تازه اجتماعی (چون دولت)، و سر بر آوردن قلمروهای جدید زندگی اجتماعی روابط سیاسی و قضایی - شعور سیاسی و قضایی وغیره بوجود می‌آید.

آنگاه با تقسیم جامعه به طبقات، شعور اجتماعی به عنوان شعور طبقات مختلف جامعه رخ می‌نماید. در این دوره شعور فرمانروای آن طبقه‌ای است که قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست دارد. سپس در چارچوب تقسیم کار و جدا شدن کار فکری از کار یابی، شعور تئوریکی (فلسفه و علوم ابتدایی) بوجود می‌آید.

سرانجام، رشد شعور اجتماعی با تقسیم بندی‌های درونی، در شکل‌های بالتبه مستقلی ادامه می‌یابد که عبارتند از شکل‌های سیاسی، قضایی، اخلاقی، مذهبی، علمی، هنری، فلسفی و دیگر شکل‌های مربوط به همه صورت بندی‌های متضاد اجتماعی. فعالیت معنوی در جامعه طبقاتی از امتیازات طبقه فرمانروای است. این طبقه به حساب عموم، این فعالیت را به نفع خود سازمان می‌دهد.

در عصر حاضر، که دوره کذار به جامعه بی‌ستیز بالنده اجتماعی است، هنوز چنان امکانی بوجود نیامده است که ما شاهد دکتر کونی‌های دامنه‌داری در شعور باشیم که مرحله عالی نظام غیر-کالایی در مقیاس جهانی آن را فراهم می‌آورد. ولی از هم اکنون تجربه‌برخی از کشورها گرایش به این روند عظیم را بر وشنی نشان می‌دهد. در این کشورها براساس اشتراک منافع گسترش اقتصادی و سیاسی خلق‌های مختلف که سکنه کشور را تشکیل می‌دهند، پیکانگی آدمانی جامعه کاملاً تحقق یافته است. بقایای طرز تفکر مالکین بتدریج از میان رفته و ساخت‌هایی بوجود آمده است که پاسخگوی نیازمندی‌های معنوی مردم‌اند. از این‌دو، هر نوع شعور

نادرست دیرینه سال که روی بهانگار گرایی و ماوراء الطبيعه دارد ، رفته رفته اعتبار خود را ازدست می دهد .

تفییرات حاصله اساسی در سیاست و حقوق، باعث دگرگوئیهای همانند در شعور سیاسی و قضایی گردیده است . اگر ملاحظه میشود که این دوشور هنوز نقش بس مهمی ایفاء می کنند ، بدون شک ، در آینده هنگامی که شرایط زوال زمینه های یاد شده فراهم آید ، شکلهای شعور مربوط به آنها نیز از میان خواهد رفت .

چنین است، مختصری از چگونگی بررسی مسائل دگرگوئیهای ساختمانی شعور در طی زمان از دیدگاه جهان بینی فلسفه علومی .
اکنون وقت آن است که جنبه شناخت شناسی شعور اجتماعی، یعنی آنچه که این شعور به شیوه خود منعکس می سازد ، مورد بررسی قرار گیرد . شعور از این دیدگاه در هر شکلی که بر زناید، چیزی جز بازناب پاشناخت واقعیت و ارزش یابی آن بیاری مقوله های درست و نادرست ، نیست . مثلا هر نوع شعور انگار گرایانه تنها یک داوری نادرست در باره واقعیت بیرونی است . به عکس، شناختی که مبتنی بر فلسفه مادی است ، با واقعیت پیوند بسیار نزدیکی دارد . تحلیل شناخت شناسانه ایجاب می کند که رابطه شعور با عمل تاریخی - اجتماعی بروشی بیان گردد ، زیرا عمل (پرایتیک) هم پایه شناخت است و هم ملاک صحبت آن .

چنان تحلیلی امکان می دهد که دو زمینه کاملا مختلف از حیث ساخت، در شعور تشخیص داده شود :

۱ - بازتاب مستقیم واقعیت در شعور انسان اجتماعی که موسوم به شعور معمولی است .

۲ - بازتابی که محصول رشد قابلی شعوری است که ما آن را شعور منظم تئوریکی (یا هنری) می نامیم .

با وجود این ، اختلاف بین شعور معمولی و شعور منظم ^۱ را نباید با اختلاف میان بازتاب حسی و بازتاب تعقلی واقعیت ، همانند دانست ، زیرا آنها جنبه تعمیمی دارند ؛ با این تفاوت که تعمیم شعور معمولی در سطحی نازل است که مستقیم از پرایلک روزانه مایه می کیرد ، ولی شعور منظم که تعمیمی در سطح عالی است ، روشنگر پیوستگی منطقی و مرتب اندیشه ها و تئوری ها براساس اندیشه مفروض مادی گسترش یابنده است . ارتباط شعور باشی به وسیله اندیشه مادی از پیش فراهم آمده برقرار می گردد .

باتحلیل شناخت شناسانه شعور می توان ، طبیعت متنوع عناصر متشكله ساخت شعور را بر مبنای شئی و شکل بازتاب مشخص نمود .

مثال در شعور معمولی و منظم ، شناخت هایی تمیز داده می شود که به اشیاء ، شیوه های تولید ، بیماریها و راه های مداوای آنها ، ساختمان

۱ - با وجود نارسایی ، این اصطلاح صرفاً برای مشخص کردن مدارج شعور (انعکاس واقعیت) که فراتر از شعور معمولی است ، بکار برده می شود .

سازی ، جنبه زیبایی شناسی واقعیت و عواطف بشری ; روابط فرد با فرد و ملت باملت ، منافع افراد و بهبودمندی های جامعه مربوط می گردد . شعور معمولی ، این واقعیتها را بطور همانند منعکس می سازد ، در صورتی که شعور منظم این پدیده ها را به عنوان نتیجه فعالیت حرفه ای دانشمندان ، پزشکان ، آرمان پردازان ، سپهسالاران ، رجال دولتی و غیره منعکس می سازد .

سومین جنبه بررسی شعور اجتماعی ، جنبه جامعه شناسانه آن است که امکان می دهد که این مقوله به عنوان بخش تشکیل دهنده نظام مفروض اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد و نقش آن در طرز عمل و کسری نظام مورد بحث به مطالعه درآید .

تحلیل جامعه شناسانه شعور در صورتی عملی است که با بررسی شناخت شناسانه آن بطور عضوی (ارگانیک) پیوند یابد . در حقیقت ، در کار کرد اجتماعی شعور ، در مجموع و در که هر یک از عناصر آن بدون در نظر گرفتن آنچه که آنها منعکس می کنند و یا آنطور که منعکس می کنند ، ممکن نیست . همچنین تحلیل شناخت شناسانه ، در صورتی که در خارج از شیوه جامعه شناسی انجام گیرد ، بی نتیجه خواهد بود ؛ زیرا از دیدگاه شناخت شناسی ، علم و اخلاق ؛ مذهب و هنر ، فلسفه و شعور قضایی ، چیزی جز شکلهای ویژه بازتاب واقعیت یعنی شناخت اشیاء خاص نیستند . تحلیل جامعه شناسانه با توجه به بیازمندی های اجتماعی که منشاً ارزش های معنوی

و کاربرد آنها بشمار می‌رند، به ما امکان می‌دهد که اختلاف موجود بین اشکال شعور را بنام نقش اجتماعی شان تشخیص دهیم. و اینکه با تحلیل جامعه شناسانه می‌توان به کشف انواع ساخت جدید، نایل آمد که در زمینهٔ شناخت شناسی حصول چنین چیزی امکان ندارد.

تحلیل جامعه شناسانه برای درک رابطهٔ شعور اجتماعی با پرایتیک و نیز برای درک ساخت آن چه کاربردی دارد؟ چنین تحلیلی به ما امکان می‌دهد که شعور به عنوان فونکسیون فعالیت در محدودهٔ یک سیستم مفروض اجتماعی، مورد بررسی قرار گیرد.

چنانکه می‌دانیم شعور و عناصر مختلف مشکلهٔ آن، محصول پرایتیک است، ولی متقابلاً در خدمت پرایتیک قرار دارند و آن را سوی هدف معینی رهنمون می‌شوند.

پرایتیک انسان اجتماعی با همهٔ اشکال متنوع خود، رابطهٔ ذهن و عین را به سه صورت اساسی نمایش می‌دهد. این رابطه به سه‌شکل، همانندی فکری جهان را مشخص می‌دارد:

۱ - رابطهٔ انسان با شئی طبیعی یا اجتماعی متغیر که مستلزم شناخت‌های عینی است.

۲ - رابطهٔ انسان با انسان یا به عبارت دیگر روابط اجتماعی بین افراد که در چهار چوب شیوهٔ معین تولیدی برقرار می‌گردد و برای شکل پذیرفتن به دخالت ایدئولوژی نیاز دارد.

۳ - رابطهٔ زیبایی شناسی ذهن با واقعیت که هنر را بوجود

می‌آورد.

تحلیل جامعه شناسانه ابتدایی امکان می‌دهد که سه عنصر اساسی

در شعور متمایز گردد:

۱ - داشن تجربی که هنوز فصل دوشنی نداشت، نتیجه
فعالیت عملی انسان و محصول جستجوهای تردید آمیز و بی قاعده
بود.

۲ - تفسیر شرایط اجتماعی زندگی انسانها که نقش تکیه‌گاه
معنوی را ایفا می‌نمود، مستقیم به توصیف این روابط اختصاص
داشت و به اجتماعی کردن افراد کمک می‌کرد و آنها در راستای
شرایط لازم زندگی اجتماعی قرار می‌داد. این تفسیر هنوز خصوصیت
منظمه نداشت و به منابه روان‌شناسی اجتماعی در کارها مداخله
می‌نمود.

۳ - هنر عوام که مولود تفسیر زیبایی شناسانه رابطه انسانها
با واقعیت بود، به عنوان ابزار شناخت و سنجش واقعیت از دیدگاه
زیبایی شناسی مسود استفاده قرار می‌گرفت و عاملی بود برای
تصحیح احساسات بشری، پروردش و انگیختن توده‌ها درجهت هدفی
معین.

با تحول بشریت، از آنجا که بازنتاب مستقیم واقعیت و تفسیر
بی‌واسطه پراتیک روز مره در شعور انسانها، پا بر جامانده بود، این سه
عنصر مشخص شعور معمولی از میان نرفت. اما در مرحله شکل -

بندهای مقتضاد اجتماعی، طبقه‌بندی اساسی شاخصی در شعور صورت گرفت. ساخت شعور به سطح تازه‌ای اعتلاء یافت و زمینه برای بوجود آمدن شعور تئوریکی و هنری با میانجی یعنی علم، ایدئولوژی و هنر فراهم آمد.

هر یک از این عناصر سه گانه شعور را می‌توان چنین توصیف

نمود:

- ۱ - علم شناختی است محصول اندیشه مجرد.
- ۲ - ایدئولوژی (آرمان) سیستمی از اندیشه‌هاست که از مواد فراهم آمده ذهنی ناشی شده و به طور منطقی گسترش می‌یابد.
- ۳ - هنر حرفه‌ای به عنوان بازتاب هنری، تصویری از واقعیت است که از پر ایک هنری پیشین منبعث می‌شود و همواره روبکمال دارد.

هر یک از این سه عنصر به نوبه خود، ساختی را بوجود می‌آورند که دارای بفرنجی‌های معینی است. علوم که صحنه روند طبقه‌بندی و هم پیوندی است، سیستمی از شناخت‌های کلی و رشته‌ای را تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را به درخت و شاخ و برگ آن تشبیه کرد. آرمان تا این دوره در قلمرو شش گانه سیاست، حقوق، اخلاق، مذهب، زیبایی شناسی و فلسفه گسترش یافته است.

هنر حرفه‌ای، با وجود اشکال سنتی نقاشی، ادبیات، نثار و موسیقی تحت تأثیر پیشرفت‌های فنی در اشکال جدیدی چون عکاسی،

سینما، تلویزیون وغیره دامنه پیدا کرده است.

نام این عناصر که واقعیت را غیر مستقیم منعکس می‌سازند، در اصل مانند شعور معمولی، فعالیت همانندی انجام می‌دهند. با وجود این، آنها براساس پراینیک جدید اجتماعی پدیدار می‌شوند. علوم هنگامی بوجود آمد که پیشرفت فعالیت عملی بدون شناخت نئوریکی ممکن نبود.

آرمان زمانی ضرورت یافت که جامعه به طبقات تقسیم شد و هر طبقه برای حفظ منافع طبقاتی خویش و بیان مشترک آرزوها و هدف‌های اجتماعی، به آن نیاز پیدا کرد. اگر ملاحظه می‌شود که طبقه فرادست از آرمان برای تخدیر افکار و تحکیم پایه‌های سلطه و سیاست خود استفاده می‌کند، طبقه فرادست از آن برای ایجاد پیوستگی و هدایت در گیری‌های طبقاتی سود می‌جوید. آرمان سیستمی از اندیشه‌های است که منافع مشترک طبقه مفروض اجتماعی را در بیان می‌آورد و واقعیت را در خود منعکس می‌سازد.

هنر حرفه‌ای در شرایطی بوجود آمد که رشد جامعه امکان می‌داد که عده‌ای از مردم، هنر را حرفه خود سازند و با استفاده از زیبایی شناسی پیشرفت، روی احساسات، اراده و عقل تأثیر گذارند. شعور معمولی توده مردم و شعور منظم - که توسط داشمندان، آرمان پردازان و هنروران حرفه‌ای گسترش می‌یابد - نسبت بهم پیوند نزدیکی دارند. تأثیر متقابل آنها مشروط به ویژگی جامعه‌ها

و ویژگی عناصر شعور است.

نا اینجا درباره مشخصه عمومی و اساسی شعور اجتماعی گفتگو شد. ترجیح هرچه بیشتر این ساخت به ما امکان می دهد که براساس اشکال متنوع شعور اجتماعی، تحلیل مشخصی از تأثیر متقابل معمتوی و هادی جامعه بدست دهیم.

از این رو، در سطود آینده ساخت شعور اجتماعی و وظایف عناصر مختلف متشکله آن مورد بررسی قرار می گیرد.

شناخت و آرمان

انسان‌ها به تبع هدف‌های کاملاً مشخص، روی طبیعت و زندگی اجتماعی اثر می‌کذارند. از این‌رو، کاملاً طبیعی است که آنها به شناخت عینی و بزرگی‌ها و قوانین حاکم بر واقعیت نیاز فراوانی دارند. مثلاً در نظام کالایی و یا در نظام غیر کالایی، ساختمان مراکز برق بر حسب قوانین عینی واحدی انجام می‌گیرد که شناخت آنها برای سازندگان این مراکز به یک اندازه اهمیت دارد.

منافع اجتماعی ایجاد می‌کند که انسان از شئی، مفهوم درستی در دست داشته باشد و آن را آنطور که هست مورد مطالعه قرار دهد، بی‌آنکه استقلال شئی تحت تأثیر رابطه انسان قرار گیرد.

اصول جبری پراتیک، همواره انسان را در جهت فراگیری جنبه‌ها و روابط منطقی و مشخص اشیاء هدایت می‌کند. اما برای

اینکه تأثیر انسان بر شئی مؤثر دافع شود ، لازم می‌آید که انسان به شناختی عینی مجهز گردد . هنگامی که انسان احساس سرم می‌کند ، در پیرامون خود نبال اشیایی می‌گردد که او را گرم کند ، برای افروختن آتش باید ویژگی های عینی اشیاء را در نظر گرفت . به علت دریافت این ویژگی هاست که انسان هر گز توده های سنگ را برای تولید آتش انتخاب نمی‌کند .

تأثیر بشری جنبه دیگری هم دارد . کار و پر ایک که تأثیر فعال انسان را بر شئی نشان می‌دهند ، بر نامه ، راهها و شیوه عمل را در بر می‌کیرند . از این رو ، پر ایک ضمن احتیاج به معلومات عینی ، طرز تفکر معینی را نسبت به واقعیت ایجاد می‌کند . قضاوت درباره پدیده های واقعی ، دست آورده ای تولید مادی و معنوی ، تقابل آنها و همچنین منافع و نیازهای ذهن اجتماعی ، این طرز تفکر (گرایش ذهنی) را نمایش می‌دهند . از آن گذشته ، با توجه به این وضع ذهن ، باید در نظر داشت که فرد در آخرین مرحله وارد می‌شود ، بیشتر اوقات سر و کار ما با یک گروه اجتماعی مانند طایفه ، طبقه ، اجتماع و غیره است . از این رو ، بر اجتماعی گرایش ذهنی با شعور اجتماعی پیوند نزدیک دارد .

بین معلومات عینی و اشکالی که بیانگر گرایش ذهنی نسبت به واقعیت اند ، روابط گوناگون پیچیده ای برقرار است . تجزیه و تحلیل مشرح این روابط از حوصله این جزو خارج است .

می داییم که آدمان، شکل خود ویژه بیان و تأکید ذهن اجتماعی است که نقش وسیعی در جامعه معاصر ایفاء می کند. در اینجا فقط مهم ترین روابط متقابل و منطقی شناخت و آدمان مورد بحث قرار می گیرد. آدمان مانند شناخت مولود منافع اجتماعی است، ولی این منافع ماهیت دیگری دارد.

بطور کلی، ریشه شعور اجتماعی را باید در فعالیت های تولیدی ایکه به شکل مفروض در چارچوب مناسبات مشخص اجتماعی انجام می گیرد، جستجو کرد. ذهن اجتماعی (جامعه، طبقه) همواره این نیاز را احساس می کند که نسبت به این روابط آگاهی پیدا کند، اعم از اینکه هدفش حفظ و تحکیم روابط موجود اجتماعی یا تغییر آن باشد.

به موازات رشد شعور اجتماعی دونوع گرایش مشخص بوجود آمد: اول گرایش شناختی که از نیازهای پرایتیک پر جنب و جوش انسان اجتماعی حاصل می گردد و کار آن گرد آوردن مفاهیم عینی درباره طبیعت و جامعه است، دوم گرایش آدمانی که به وسیله منافع اجتماعی مشروط می گردد و جز حفظ یا تغییر مناسبات موجود اجتماعی هدفی ندارد.

در زندگی واقعی، این دو گرایش ارتباط بسیار نزدیکی با هم دارند و حتی می توانند در نقطه پیوند چنان منطبق گردند که تشخیص آنها جز از راه تحلیل مجرد نظریکی ممکن نیست.

همانطور که گسترش شناخت، عنصر آرمانی را در برمی گیرد، روند آرمان نیز شامل عنصر شناخت است. اما این دو گرایش را بایده همانند دانست، زیرا تحول شناخت و تحول آرمان تابع قوانین ویژه و متمایزی هستند. هر یک از این عناصر متشکله شعور اجتماعی و ظایف کاملاً مختلفی را انجام می‌دهند. رابطه شناختی انسان با طبیعت همیشه در اشکال معین آرمانی - که محصول شرایط اجتماعی زمان است، شکل می‌گیرد. درست مانند رابطه مادی انسان با طبیعت که همواره به اعتبار روابط معین تولیدی تحقق می‌پذیرد.

آرمان که عنصری از شعور اجتماعی است، در حل وظایف مطر و حه اجتماعی، مستقیماً دخالت می‌کند و به حفظ یا تغییر مناسبات اجتماعی هی پردازد. در هر جامعه طبقاتی، آرمان خصوصیتی طبقاتی دارد، یعنی در ذهن، منافع یک طبقه در بیان می‌آید.

این موضوع را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم: با تقسیم جامعه به طبقات، منافع مادی هر یک از طبقات - که منبعث از موقعیت آنها در سیستم مفروض مناسبات اجتماعی است - در تکوین شعور انسان‌ها درباره هستی ویژه اجتماعی‌شان و مجموع جهان‌عینی نقش مهمی ایفاء می‌کند. در این روند، منافع طبقه‌های بالنده بیان‌گر ضرورت‌های اجتماعی معینی هستند که از تأثیر قوانین عینی گسترش اجتماعی ناشی می‌شوند. در این میان، منافع طبقه‌های و اپس گرا که در قطب مخالف فرادارند - بحکم ضرورت‌های تاریخی

محکوم به واپس‌ذدن است.

منافع طبقاتی در زمینه اجرای وظایف فوری گسترش اجتماعی تأثیر قاطعی دارد. تنها بر اساس رویا روی های طبقاتی است که مسائل مبرم اجتماعی حل و فصل می شوند. پر اتیک این رویا رویه ایجاب می کند که منافع طبقات به وسیله اندیشه های معینی توجیه گردد و امکانات و وسائل لازم برای ارضای آنها فراهم شود. این وظيفة اجتماعی به وسیله آرمان طبقاتی انجام می گیرد. بنابراین، در هر جامعه طبقاتی، آرمان شرط لازم ذهنی برای تحقق عینی گسترش اجتماعی است.

بازتاب واقعیت در آرمان، ممکن است صحیح و یا سقیم باشد. در حالت اخیر، مفاهیم سیاسی، قضایی، اخلاقی، فلسفی وغیره جنبه فربینده و باطلی دارد. با این همه، بازتاب تحریف شده واقعیت را به هیچ روی نباید امری تصادفی و اتفاقی دانست، زیرا این بازتاب‌ها نیز انگیزه‌ای مادی دارند، درست مانند تصویرهای معکوس عدسی دوربین عکاسی که از قوانین نور تعییت می کنند.

این انگیزه‌ها کدامند؟

با پیدایش روابط فرمانروایی و فرمانبرداری، یعنی هنگامی که منافع اقتصادی یک طبقه به علت سلطه اقتصادی، به انگیزه تعیین کننده تولید اجتماعی بدل می گردد، ماهیت واقعی روابط اجتماعی، در سطح، بطور تحریف آمیزی جلوه گر می شود.

چنانکه می‌دانیم، انسان‌ها به اعتبار نیازهای تولیدی با هم روابط اقتصادی برقرار می‌کنند. در آخرین تحلیل، هدف طبقه‌های مختلف به‌انکاء تولید مشخص می‌گردد. اما در سطح پدیده‌ها چنین وانمود می‌شود که فعالیت تولیدی خیلی عظیم نیروی کار، چیزی جز وسیله برای تحقق هدف‌های طبقه فرمانروا نیست.

بنابراین، ظاهر قضایا اینطور گواهی می‌دهد که فعالیت عملی، شعور را بوجود نمی‌آورد، بلکه به عکس شعور پدید آورنده فعالیت مادی انسان‌هاست. شعور با بازتاب صورت ظاهر، از واقعیت فاصله‌های کمتر و با آن به مقابله بر می‌خizد. « از این تاریخ، شعور واقعاً می‌تواند چنین انگاشته شود که چیزی غیر از شعور پر ایک موجود است ... از این تاریخ شعور در وضعی است که از جهان فارغ می‌گردد و به صورت بنده‌ی تئوری « ناب »، فلسفه، اخلاق، تئوری وغیره می‌پردازد. »

پس از جداسدن کار فکری از کاریدی، بر اساس تقسیم گسترده کار و آغاز فعالیت‌های فکری چنین وانمود شد که روند ذهنی نتیجه فعالیت مستقل فکر است و این روند صرفاً به ماده مخصوص مغز ارتباط دارد. بالاین برداشت استقلال نسبی روند ذهنی، مطلق انگاشته شد و بدین ترتیب رابطه شعور با واقعیت مادی فراموش گردید و روند شعور اجتماعی نه به عنوان یک جنبه و یا یک احاظه مشروط مادی از مجموع روند اجتماعی - تاریخی، بلکه به عنوان پدیده‌ای شناخته شد

که مستقل از نفس تعیین کننده حرکت تاریخ است .
هر طبقه سودجو در این تلاش است که منافع خاص خود را
منافع عموم جلوه دهد و به آرمان خود خصوصی عمومی و یا فراز
طبقاتی بدهد . این قبیل طبقات تازمانی که سکان فرمایرانی را در
دست ندارند و بخاطر آن سرگرم مبارزه اند ، منافع شان در مقیاس
معینی با منافع اکثریت مطابقت دارد . از این رو آرمان پردازان
پیش و آنها ، آینده بشریت را ایده آآل خود قرار می دهند و بدون
پرده پوشی اعلام می دارند که مبارزه شان بخاطر حق و حقیقت و
عدالت است .

دکارت ، اسپینوزا ، هلوسیوس و دیدرو از آرمان پردازان
بودزوازی در آستانه قدرت بودند . اما آنها از لحاظ تاریخ اندیشه
اجتماعی به عنوان اندیشمندان بسیار پیش رو در اذهان جای خواهند
داشت .

چنانکه می دانیم طبقه سوداگر بنا به ماهیت طبقاتی اش ، پس
از کامیابی و رسیدن به قدرت وضع دیگری پیدا می کند . برای او
موضوع مهم این است که سلطه خود را ثبیت نماید و نظام اقتصادیش
را همیشگی و تغییر ناپذیر جلوه دهد . اما از آنجا که هیچ نظامی
ابدی و تغییر ناپذیر نیست . بزودی منافع طبقه فرمایران با واقعیت
وارد تعارض می شود و آرمان پردازان طبقه به قلب واقعیت می پردازند
و بجای بررسی آزاد علمی ، راه مدرج و ستایش را در پیش می کنند .

در جامعه‌های که اصول سودجویی و بهره‌کشی فرم‌اند را بی‌
داد، رشد آرمان با پیشرفت شناخت هماهنگ نیست. از این‌رو
دغل کاری‌های آرمانی را باید در شمار اشتباه ساده‌ای قرار داد که
در جریان کنکاش حقیقت پیش‌می‌آید. در حقیقت، آرمان این‌نوع
طبقات در چنین موقعیتی به کتمان وظایف دقیق اجتماعی‌می‌پردازد.
با وجود این، شناخت و آرمان با همیزه شعور علمی – شعور
تحریف شده مرزبندی نمی‌شوند، زیرا آرمان پردازان طبقه‌های
پیشوای، همیشه علم را تکیه گاه خود قرار می‌دهند و سعی می‌کنند،
از آن به نفع هدف‌های اجتماعی خوبیش استفاده کنند. از این‌رو،
هر آرمانی را باید شعور نادرست دانست. در واقع مسئله مهم این
است که آرمان مورد نظر در خدمت چه طبقه‌ای قرار دارد و محتوی
واقعی آن چیست؟

تئوری پردازان طبقه‌سوداگران بنا به عادت مألف‌تاکیدی نمایند
که آرمان شعوری است که به‌واسطه دید طبقاتی سیما بی دروغین
دارد و «نیرویی نیرنگ باز»، چیزی یک‌جانبه، طرف‌گیر، ذهنی
و ضدعلمی است. بنابراین، «بخاطر علم» باید از آرمان چشم پوشید
و خود را از نفوذ آن وارد نماید.

علی‌غـم پندار هواداران تئوری «آرمان زدایی»، بی‌طرفی
مطلق در علوم اجتماعی و فلسفه نه تنها ممکن نیست، بلکه چنین
سودایی اصولاً دوراز واقعیت است، زیرا دانشمندان بر اساس موضع-

گیری در قبال ارزش‌ها و منافع اجتماعی ترقیخواهانه، احتیاج دارد که به شناخت عینی واقعیت اجتماعی دست یابند، قوانین زندگی اجتماعی را بشناسند، تضادهای واقعی آنها را درک کنند و به کشف نیروهایی پردازند که شایستگی حل این تضادها دادارند.

جهان‌بینی علمی، یگانه آرمانی است که برای حل مسائل اجتماعی زمان به علوم تکیه می‌کند و همواره در پی شناخت واقعیت عینی است. این حahan‌بینی به اعتبار چنین ویژگی‌هایی به حق آرمان طبقه‌ای است که منافع وی با منافع رشد ترقیخواهانه جامعه انطباق دارد. ویژگی آرمان پیش رو در این است که بین جنبه علمی و خصوصیت طبقاتی توازن دهمندگی بنیادی ایجاد می‌کند.

باید در نظر داشت که بررسی منافع عینی طبقاتی و بازتاب تئوریکی آنها در آرمان، چیزی نیست که یکبار برای همیشه انجام گیرد، زیرا شرایط تاریخی، مدام در تغییر است و این تغییر لزوماً در آرمان منعکس می‌شود. تطبیق آرمان با شرایط، هرگز بطور مکائیکی صورت نمی‌گیرد، در این کار تئوری پردازان نقش قاطعی دارند.

البته ممکن است که کمال نیافتگی روند عینی، نفوذ منافع ویژه و موقعی برخی گردن های طبقاتی و بی تعجبگی و نادرسایی فکری محدودی از تئوری پردازان در اینجا و آن‌جا باعث انحرافات تأسف آوری گردد، ولی بهر حال باز شناختن این کثرهای و درک معاهمیت آنها از اهم وظایفی است که به سلامت اندیشه و پرائیک گردن های

طبقاتی و تضمین روند پیر و زی یاری می‌رساند.

یکی از ویژگی‌های تحول آرمان این است که هر طبقه‌نوظور، آرمان خاص خود را بوجود می‌آورد. بنابراین، هر نوع تغییر در موقعیت و منافع اجتماعی با تغییر آرمان توأم خواهد بود. هنگامی که یک طبقه عرصهٔ تاریخی را ترک می‌گوید، نظریات، اندیشه‌های اجتماعی و تئوری‌های این طبقهٔ میرنده که بیانگر ادراک وی از جامعه و منافع اش می‌باشد، رفتارهای نفوذ و تأثیرش را از دست می‌دهند.

اما برای چه هر طبقه باید آرمان خاص خود را بوجود بیاورد؟ چنانکه می‌دانیم: طبقات دارای موقعیت عینی متفاوت هستند. هر طبقهٔ نوظور بنابر دسالت خویش و ظایف تاریخی اش را خود حل و فصل می‌کند و برای این کار به آرمان ویژه‌ای احتیاج دارد. طبقه‌های نوظور نمی‌توانند از آرمان قدمی - که به حل و ظایف تاریخی دیگری اختصاص دارد - سودجویند.

آرمان هر گز از هیچ بوجود نمی‌آید. زرادخانهٔ اندیشه‌ها، تصورات پیشین و مواد از پیش فراهم آمده فکری شالوده آن را تشکیل می‌دهد. بنابراین، تداوم از خصایص رشد آرمان است.

ماهیت آرمان چیست؟

آرمان طبقه های نوظهور ، همواره شرایط دکر کون شده تاریخی و ویژگی تضاد های نمایان را منعکس می سازد و فوریت و ظایف معین اجتماعی را مشخص می دارد ، آرمان برای این ایقای این نقش از مقوله ها و مفاهیمی که در جریان تحول تاریخی آرمان ها حاصل شده ، استفاده می کند . بدین ترتیب ماده فکری از یک دوره به دوره دیگر منتقل می گردد . مثلا مساوات از خواسته ای است که در دوره های مختلف وجود داشت . مسیحیت ابتدایی به عنوان آرمان بر دگان و سایر فشرهای ستمدیده برابری همه انسان ها را در برابر یوردوگار تبلیغ می نمود . انقلاب های بورژوازی در مقابل امتیازات بی حد و حصر طبقه اشراف . حق مساوات را شعار خود قرار داده بود . در دوران ما مساوات برای طبقه رو به آینده به مفهوم زوال طبقات میر نده است .

مفاهیم آزادی، دموکراسی و غیره - که از لحاظ تاریخی مشروط هستند، دارای همین وضع اند.

آرمان طبقه‌های می‌نده از حیث محتوای اندیشه‌گی همواره به استقبال فکر‌هائی می‌رود که با ترقی و پیشرفت مخالف است و در عین حال از تئوری‌هایی سود می‌جوید که قبلاً پیش رو بودند، ولی با تفسیر مجددی که از آنها بعمل آمده، دیگر مفهوم تاریخی‌شان را بکلی از دست داده‌اند. در قرون وسطی، فلسفه ارسطو به چنین وضعی دچار گردید. دیالکتیک و نوآوری‌های این فلسفه با دقت خاصی بکنار زده شد و در عوض فقط نظرهای ضعیف آن به صورت اصول متوجه مورد استفاده قرار گرفت.

به عکس، آرمان طبقه‌های پیشرو همواره به اندیشه‌های مترقبی گذشته تکیه می‌کند. مثلماً آرمان پردازان بورژوازی تازه بدوران رسیده، جان تازه‌ای در وجود اندیشه‌های بشر دوستانه و مادی دوران قدیم دمیدند و علی‌رغم آرمان قرون وسطی به گسترش این اندیشه‌ها پرداختند.

بنابراین، هنگامی که ما تحول اندیشه‌های اجتماعی و پیدایش آرمان‌های نو را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم، باید در نظر داشته باشیم که در این زمینه، اقتصاد صرفاً نوع تغییر و گسترش ماده‌فکری را مشخص می‌دارد.

تمام و پیوستگی آرمانی، عنصر لازم و بسیار مهم گسترش

تاریخی است . با بودن تداوم ، تئوری پرداز ناچار می شود همه ادراکات و مقاومت را دوباره مورد بررسی قرار دهد .

تاریخ علاوه بر انگیزش روند تکوین و در پی هم آمدن آزمان ها ، وسیله پیشرفت سریع و دائمی شناخت علمی است . این پیشرفت به قلمرو علوم مشخص و در مقیاس معینی به قلمرو آدمان مربوط می گردد .

نیازهای تولیدی و فعالیت های اجتماعی انسان ها ، پایه های اساسی پدیده های فکری را تشکیل می دهند . معلومات عینی ایکه در طول زمان فراهم می آیند به میراث جامعه تعلق دارند . در حقیقت ما به کشف دوباره قوانین نیوتون و طبقه بندی تناوبی عناصر شیمیابی مندلیف یا تبیین دوباره تئوری ارزش - کار آدام اهمیت و دیوید ریکاردو چه نیازی داریم ؟ این تئوری ها در گنجینه شناخت بشری ، میراث گرانبهای علمی ما را تشکیل می دهند .

با تکیه بر شناخت های بدست آمده و ژرفانگر قرن و گسترش آنها به سود پر اینک تحول پذیر ، علم امکان پیشرفت مدارمی پیدا می کند . بنابراین ، تداوم درست و منطقی شناخت علمی ، شرط لازم پیشرفت شناخت بشری و حرکت آن از حقیقت نسبی به حقیقت مطلق است .

با این همه ، باید کوشش کرد که تداوم قلمرو آدمان ، از

تداوم قلمرو شناخت علمی متمایز گردد، زیرا شناخت علمی همواره استفاده از معلومات عینی بدست آمده را هدف قرار دارد، در صورتی که آرمان به انتخاب عناصری در ماده فکری موجودی پردازد که با منافع طبقه راست آید و محتوی اش به اعتبار اوضاع و احوال تاریخی مشخص گردد.

آرمان و روان‌شناسی اجتماعی

برای هر نوع تحلیل در زمینه شعور اجتماعی، ماهیت و ساخت آن باید به این اصل مسلم توجه داشت: «شعور انسان تعیین کننده وجود او نیست، بدعاکس این وجود اجتماعی است که شعور انسان را مشخص می‌سازد.» به بیان دیگر، شعور اجتماعی تابع وجود اجتماعی است که آن را بوجود آورده و کاملاً مشروط می‌سازد. شعور اجتماعی از حیث منشأ و محتوى، بازتابی از وجود اجتماعی و پایه مادی جامعه است.

شعور اجتماعی یکی از مقوله‌هایی است که در فاسقه آن را از تعمیم یافته‌ترین مقوله‌ها می‌دانند. تمام اشکال مختلف بازتاب واقعیت اجتماعی در اندیشه انسانی - چون اندیشه‌ها و تئوری‌های اجتماعی، نظریه‌های سیاسی و قضایی، مفاهیم اخلاقی، فیلسفی‌شناسی

و فلسفی آن دیشه‌های مسذهبی و غیره در شمار شعور اجتماعی فرار دارند. وضع روحی، عادت‌ها^(۱)، آداب^(۲) و رسوم^(۳) و احساسات اجتماعی افراد، سنت‌ها^(۴)، ویژگی‌های جسمی یک ملت یا یک حلقه مفروض به شعور اجتماعی مربوط می‌گردد.

۱ و ۳ - رسم اجتماعی رفتاری است که بر اثر تکرار فراوان و ثبیت کنش‌های متهاابل اجتماعی فراهم می‌آید و در اصل مفید فایده است. همچنان که از تکرار فراوان و ثبیت فعل‌های فردی، «عادت» زاده می‌شود. هر رسمی، دست کم در نخستین مراحل پیدایش خود، وسیله دفع یک‌یا چند نیاز اجتماعی است، یکی از رسماهای بسیاری از جامعه‌ها این است که معمولاً مرد به خواستگاری زن می‌رود.

زمینه جامعه‌شناسی دکتر امیر حسین آریانپور صفحه ۱۲۴
۲ - برخی از رسماهای اجتماعی که برای خوشامد دیگران صورت می‌گیرد، «آداب اجتماعی» خوانده می‌شوند از این گونه‌اند آداب غذاخوردن.

همان کتاب صفحه ۱۲۴

۴ - رسمی دقیق و معتبر و عمومی که دیر گاه مانده باشد، چنان که بزر گداشت آب و آتش و بعضی دیگر از مظاهر طبیعت از سن جامعه‌های کشاورزی است.

همان کتاب صفحه ۱۲۴

زندگی معنوی جامعه که دامنه وسیع و پیچیده‌ای دارد از دیدگاه تاریخ‌نگری مادی به دو قلمرو متمایز و در عین حال همبسته تقسیم می‌کردد: روان‌شناسی اجتماعی و آدمان

الف - روان‌شناسی اجتماعی

روان‌شناسی اجتماعی، شرایط بلاواسطه زندگی انسان‌ها را منعکس می‌سازد و شامل احساسات اجتماعی، گرایش‌های روحی، صورات، عواطف و همچنین پندارها، پیش‌داده‌ها و سنت‌هایی است که از تجربه علمی و مشاهده شخصی انسان‌ها در جریان زندگی روزانه حاصل می‌گردد. بنابراین، روان‌شناسی اجتماعی، تجسمی از شعور توده‌های وسیع و واکنش مستقیم روانی آنها نسبت به واقعیت محیط است. شرایط تاریخی زندگی و گذران ملت‌ها، خلق‌ها، طبقات و گروه‌های اجتماعی، بی‌بنای نوع معینی از روان‌شناسی اجتماعی است. هر صورت‌بندی اقتصادی و اجتماعی بیان‌گر نمونه خود ویژه‌ای از روان‌شناسی اجتماعی است که متغیر پیش روی اینالیابی آ. لاپریولا آن را در قالب فرمولی مجازی چشیدن مشخص ساخته است: « دنیا قديم مصر، شعور یونانی، روح‌رسانس، اندیشه‌های حاکم، روان‌شناسی خلق‌ها، جامعه یا طبقات ». بر اساس شرایط تاریخی خاصی که حاکم بر تحول ملت‌ها و خلق‌هاست، می‌توان از عامل روان‌شناسی خود ویژه آنها سخن بیان آورد. با وجود این، هنگام بررسی یک جامعه

طبقانی ، اولین چیزی که باید مد نظر قرار داد ، این است که روانشناسی اجتماعی در چنین جامعه‌ای ، خصوصیت طبقانی دارد .

شرایط مادی ، هستی طبقات و گروههای اجتماعی متفاوت است.

هر طبقه دارای جادمنافع معینی در سیستم مناسبات تولیدی است .

بنابراین ، زندگی عادی و عملی نمایندگان طبقات مختلف بکسان

نبوده و ادراک آنها نسبت به محیط اجتماعی متفاوت است . از این‌دو ،

اندیشه‌ها ، احساسات ، تصورات و نفساییات انسان‌ها و دریک کلمه

روان‌شناسی اجتماعی آنها خصوصیتی طبقانی دارند که اغلب آن‌ها

رای‌گیران «احساسات طبقانی» و «غیریزه‌طبقانی» مشخص می‌نمایند .

در کتاب هیجده بر دملویی بنایارت گفته شده «برایه‌اشکال مختلف

مالکیت و شرایط هستی اجتماعی است که مجموعه رو بنایی تأثرات ،

پندارها ، شیوه‌های تفکر و ادراک‌های خود ویژه‌فلسفی شکل می‌گیرد .

با شرکت سراسر طبقه است که (این آثار رو بنایی ۰ . ۰) بر اساس

شرایط مفرد مادی و مناسبات اجتماعی بوجود می‌آید .

خصوصیت جمع‌گرایی ، همیستگی‌های آرمانی و روح‌سازمان

پذیری لیرهای کار در نظام کالائی از شرایط هستی آنها ناشی می‌گردد .

بعکس سیمای ویژه و اساسی هرسوداگر بوساطه وجود مالکیت

تولید کالایی با خطوط اندیبوید آليس ، نفع پرستی ، رقابت و مناسبات

اجتماعی سوداگری مشخص می‌شود . رفتار ناپایدار سیاسی ، نوسان

در قطب‌های واژدگی ، چپ‌گرایی و حادثه آفرینی که از خصایص

ناگزیر خرده بود زواه است به موقعیت اقتصادی این قشر اجتماعی در نظام کالایی هر بوط می گردد.

روان‌شناسی اجتماعی یکی از مهم‌ترین عناصر تشکیل دهنده شعور اجتماعی است. در حقیقت می‌توان گفت که این روان‌شناسی به علت بیان گنگ و مبهم منافع یک طبقه معین، در کادرمحدودی حرکت می‌کند و صورت بندی آن بیشتر جنبه خود بخودی دارد، نه آگاهانه.

روان‌شناسی اجتماعی، با اینکه منافع عملی و بی‌واسطه طبقه دامنکس می‌سازد، ولی هر گز شرایط مادی و سیاسی موجود را به عنوان کل هستی طبقه مورد بررسی قرار نمی‌دهد. به بیان دیگر، این روان‌شناسی نمی‌تواند تا مرحله فهم و ظایف و چشم‌انداز‌های انسانی طبقه و بطور کلی در چشم‌انداز‌های جامعه اعتلاء یابد.

در این مرحله، دیدها، احساسات اجتماعی انسان‌ها، عقاید و حالات روحی شان به علت خامی و نارسانی، کمال و صراحت‌های لازم را برای تشخیص و صورت بندی تئوری واقعی علمی ندارند.

روان‌شناسی اجتماعی به عنوان اولین و ابتدایی ترین درجه شناخت موضوعات اجتماعی، هیچگاه نمی‌تواند پایه تئوری یکی برای حل وظایف تاریخی و دگرگونی مناسبات اجتماعی باشد و در عین حال اهیت آن را در روند رشد تاریخی نمی‌توان انکار کرد.

یکی از منفکران در مورد اهمیت دفایق روان‌شناسی در تاریخ فرهنگ متذکر می‌گردد «هر نوع ضرورتی را باید در تاریخ حقوق و نهاد‌های سیاسی بدقت رعایت نمود. بدون آن نمی‌توان حتی یک کام در تاریخ ادبیات، هنر و فلسفه وغیره بجلو برداشت.»

آگاهی از پدیده‌های خاص روان‌شناسی اجتماعی، برای تنظیم معقولانه فعالیت‌نیروهای بالنده جامعه اهمیت بسزائی دارد. در گیری قاطع نیروهای آینده نگر با واپس گرایی و یافتن زمینه‌های مشترک برای پیوند و همبستگی این نیروها ایجاد می‌کند که احساسات اجتماعی و وضعیت روحی قشرهای مختلف جامعه بدقت مورد بررسی قرار گیرد. البته تنها باید به دریافت ویژگی‌های روان‌شناسی گرده‌های مختلف اجتماعی اکتفاء کرد، باید نقاط برخورد متقابل آنها را تشخیص داد و فردت عظیم سنت‌ها را در این زمینه بحساب آورد.

ب - آرمان

آرمان مرحله عالی شعور اجتماعی است گه آن را باید سیستمی از اندیشه‌ها، مفاهیم و اصول تئوریکی دانست که (بطور صحیح یا سقیم) روابط اقتصادی جامعه را براساس مواضع طبقه مفردین اجتماعی منعکس می‌سازد.

باورداشتن به وجود اختلاف مطلق بین آرمان و روان‌شناسی

اجتماعی اشتباه مخصوص است . زیرا آنها دو ابط بسیار تزدیگی داردند و روی سنتگ چین مشترکی استوار هستند . وجود اجتماعی، موقعیت گوناگون طبقات و گروههای اجتماعی در مجموعه سیستم مناسبات اجتماعی ، پی بنای دو مقوله را تشکیل می دهد . در حقیقت ، آرمان از احساسات ، وضعیت روحی و تصورات اجتماعی تغذیه می شود تا در تعییر و تغییر آنها توفيق یابد . اندیشهها و تئوریهای اجتماعی نیز به لوبه خود در صورت بندی و تحول شعور مرسم ، بازناب چشم گیری داردند . در هر جامعه طبقاتی ، آرمان فرمائی را با همه وسائل بر روان شناسی طبقه فرودست فشار وارد می آورد تا آن را وادر به پذیرش مناسبات اجتماعی موجود نماید . مخصوصاً در عصر ما که « قرن ارتباطات جمعی » نام دارد ، تمام وسائل خبری چون رادیو ، مطبوعات ، تلویزیون ، سینما وغیره برای تخدیر روح و عقل مردم شبانه روز فعالیت می کنند .

منظور از تقسیم فراردادی شعور اجتماعی به آرمان و روان شناسی اجتماعی ، شخص نمودن مرحله دوگانه شعور مرسم و شعور تئوریکی است . موضوعی که باید از آن غافل ماند اختلافی است که این دو مرحله را در ساخت عمومی شعور اجتماعی متمایز می دارد . روشن ساختن این اختلاف نه تنها از لحاظ تئوریکی ، بلکه از حيث مسئی پیش و تحول طلبی بنیادی اهمیت شکرفی دارد .

هر چند روان شناسی طبقات در پیدایش و تحول الدیشهای و

ثئوری‌های اجتماعی نقش مهمی دارد، با وجود این، باید آن را علت وانگیز: اساسی این اندیشه‌ها دانست. در افع اندیشه‌ها و تئوری‌های اجتماعی باز تابی از روابط و روند‌های واقعی اجتماعی و منافع طبقات هستند.

خودبیزگی آرمان در این است که در آن اندیشه‌ها، آراء و عقاید در قالب سیستم‌ها و مفاهیم، با خصوصیت سازمان یافتنگی و پختگی تئوریکی نمایان می‌شوند. از آنجا که آرمان بر اساس مواضع طبقات معین، انکاس منظم وجود اجتماعی و کمال یافتنگی تئوریکی آن است، از این رو نمی‌توان آن را پدیده‌ای خودبخودی و بادستاورده تمام طبقه دانست. آرمان محصول کار آرمان پردازان و با به قول یکی از متفکران دست‌آورد دعاصر متفکر یک طبقه است. نمایندگان فکری و آدمانی هر طبقه از راه تئوری به تاییجی می‌رسند که طبقه‌شان در عمل در آن سودامی سپرد. آرمان طبقه بالندۀ دوران ما نه، اساس شور مرسم و خودبخودی این طبقه، بلکه بر اساس داشن یا به عرصه وجود نهاده و گسترش یافته است. « نظام غیر کالایی که آرمان رویارویی‌های اجتماعی طبقه بالندۀ است، نابع شرایط مشترکی است که بر پیدایش، گسترش و تحکیم هر آرمان حاکمیت دارد، یعنی این آرمان بر اساس مجموع میراث شناخت بشری پی‌ریزی گردیده است. »

از آنجا که آرمان بیانگر تحول یافته‌ترین مدارج شور

اجتماعی است، روابط و تضاد های اجتماعی را با صراحت و صداقت بیشتری منعکس می سازد. اندیشه ها، نظریات و اصول تئوریکی محتوی آرمان که تحت قاعده و شیوه معینی به نظام در می آیند، نمایشگر خصوصیتی عالی و آگاهانه تر هستند. آرمان کانون گرد آمدن هدف ها و وظایف این یا آن طبقه برای پاسداری و گسترش دیدارهم ریختن روابط موجود اجتماعی است. آرمان بر حسب خصوصیت مفاهیم و کمال یافته کی تئوریکی در وجود مختلفی نمایان می گردد، مانند تئوری های سیاسی و قضائی، مفاهیم اخلاقی، نظریه های زیبایی شناسی و آرایین های فلسفی وغیره، هر یک از این وجود به نوعه خود جنبه های مختلف وجود اجتماعی را منعکس می سازند. بطور کلی آرمان وسیله ای برای تمايز مجموع اندیشه های سیاسی، اخلاقی، فلسفی، زیبایی شناسی وغیره است که منافع، هدف ها و وظایف این یا آن طبقه، یا یک ملت را در نظام کالایی منعکس می سازد.

چون آرمان با جنبه های اساسی و مؤثر روابط اجتماعی سرو کار دارد، نه جنبه های انفاقی و مجرد آن: از این رو، تأثیر آن بر گسترش تاریخی جامعه خیلی بیشتر از تأثیر روان شناسی اجتماعی است، براین اساس می توان گفت که آرمان در قلمرو شعور اجتماعی نقش درجه اول را بازی می کند و محور اصلی آن بشمار می رود. آرمان به اعتبار نیرو و صراحت ناشی از خصوصیت تئوریکی خویش بر سراسر حیات معنوی جامعه اثر می گذارد.

شعور انسان پدیده‌ای اجتماعی است ولزوماً خصوصی اجتماعی دارد. تازمانی که انسان‌ها وجود دارند، شعور آنها نیز وجود خواهد داشت. البته تاریخ شناسی علمی با تأثیر خصوصیت اجتماعی شعور، هرگز دیگری‌های فردی اندیشه، وضعیت روحی انسان و خصیصه‌های روان‌شناسی فردی را انکار نمی‌کند.

یکی از اصول مسلم جهان‌بینی فلسفه علمی این است که شعور اجتماعی بدون تکیه‌گاه مشخص خوبش یعنی وجود بشری نمی‌تواند موجود باشد. شعور اجتماعی پدیده‌ای افسانه‌ای بیست که بیرون از جامعه باشد و آن را چون *فیخته* و *شلینگ* «شعور عمومی» با «روح ملی» بنامیم. تصور شعور اجتماعی در خارج از جامعه، طبقات و افراد مشخص ناممکن است. شعور فردی متشكل از دنیای روحی یک فرد معین، محدود نظریات، تصورات و حالات روحی اوست که تحت تأثیر شرایط مختلف وندگی و تربیتی و یک سلسه از خصوصیت‌های فردی بوجود می‌آید. شعور فردی هرگز به این قدر و بسته محدود نمی‌گردد، زیرا محتوی آن جلوه‌ای از شعور طبقانی و اجتماعی است. بین اجتماعی و فردی تأثیر متقابل مدارک وجود دارد. آن یک در وجود فرد مشخص تبلور می‌یابد و این یک به نوبه خود بسوی اجتماعی شدن گام بر می‌دارد.

تناسب منطقی شعور اجتماعی و فردی، دیالکتیک خاص و عام و روابط متذوع فکری فرد و جامعه را آشکار می‌سازد. البته این وحدت

دیالکتیکی به معنای نفی تضاد نیست . ممکن است که اندیشه ها و عقاید فرد آراء و عقاید طبقه و یا گروه اجتماعی منطبق باشد و حتی با آن در تضاد باشد . شیوه نگرش نمایندگان این یا آن طبقه نمایندگر ویژگی های فردی است . بدینه است که این ویژگیها مربوط به تربیت و تأثیرات سیاسی و آدمانی است که فرد در جریان زندگی تحت تأثیر آن فراد می گیرد . نمونه های زیادی وجود دارد که نمایندگان طبقه فرمابرا و یا فرمابرداد مواضع طبقه خود را بمسود طبقه دیگر ترک می کویند .

نشر آدمان تو و دوران ساز برای صورت بندی شعور غازه و میان وسیع ترین قشر طبقه های سازگار اجتماعی و اعتلای آنها به سطح آگاهی دسته های پیشرو ، ضرورت اجتناب ناپذیری دارد .

تا اینجا ساخت شعور اجتماعی ، مدارج مختلف آن ، تناسب منطقی روان شناسی اجتماعی و آدمان ، شعور اجتماعی و فردی مورد بررسی فراد گرفت . حالا لازم است که مسئله سرچشمه اندیشه های اجتماعی ، مبادی و تحول آنها روشن گردد . این مکی از مسائل اساسی تاریخ شناسی علمی است که برای درک تئوری جهان پیشی فلسفه علمی درباره نقش اندیشه ها در تاریخ ، قوانین روند آدمانی و تحول اشکال مختلف شعور اجتماعی نمی توان از آن چشم پوشید . فلاسفه و جامعه شناسان پیش از فلسفه علمی درباره تمام این مسائل از دیدگاه انسکار-

گرایانه پیبحث می پرداختند.

نمایندگان گرایش‌های مختلف نشانوژیکی، اندیشه‌ها و تئوری‌های طبقه‌های فرماتردا را مخلوق دمظهر خرد ماوراءالطبیعه می‌دانند، هنگل فیلسوف انگار گرای عینی عقیده داشت که اندیشه‌ها در جریان تحول تاریخی، بنابر روند نفی خاص خویش، از خود اندیشه‌ها بوجود می‌آیند. اودر فلسفه روح، نظریه‌های سیاسی، قضایی، اخلاقی، فلسفی وغیره را به عنوان مدارج رشد «روح مطلق» توصیف می‌کند. سایر فلاسفه و جامعه‌شناسان معتقدند که فعالیت روحی آرمان پردازان یگانه سرچشمه آراء و عقاید تئوری‌های اجتماعی است.

فلسفه انگار گرای مدعی هستند که شعور اجتماعی با تیر وی خاص خویش به جنبش در می‌آید و گسترش می‌ساید و در عین حال این شعور آفریدگار منحصر به فرد خویش است و حقیقت آن تنها به اعتبار تفکر بیان می‌گردد. با این برداشت معلوم می‌شود که منشأ و گسترش اندیشه‌های اجتماعی چیزی جز تسلسل ساده اندیشه‌های است، یعنی، اندیشه‌های تو از بطن اندیشه‌های پیشین جوانه می‌زنند و سر الجام چنین نتیجه می‌کیرند که اندیشه‌های فضایی از اندیشه‌های قضایی، اندیشه‌های دینی از اندیشه‌های دینی و دریافت‌های فلسفی از دریافت‌های پیشین فلسفی بوجود می‌آیند. به رغم آنها هر شکای از شعور اجتماعی مستقل از زندگی مادی جامعه به شیوه مخصوص

خویش گسترش می‌باید.

در واقع تبعیت از ادعای انکار گرایان در مورد استقلال مطلق

اندیشه‌ها و مستقل بودن کلی آنها از زندگی مادی جامعه، روابط اقتصادی و درگیری‌های طبقاتی، مارا از تشریح علمی شورا اجتماعی باز می‌دارد و امکان نمی‌دهد که سرچشمه‌ها و نفس آن در تحول جامعه بدرستی آشکار گردد. این نوع باور‌های خیال انگیز، واقعیت اجتماعی و تاریخ خلق‌ها را در پرده اندیشه‌های کاذب مستور نگه میدارد.

جهان‌بینی فلسفه علمی در مقابله با این مفاهیم نادرست با انکاء به شیوه زرف بین علمی ثابت نمود که چستجوی سرچشمه اندیشه‌ها و تئوری‌های اجتماعی در قلمرو مجرد اندیشه ثاب، کاری عیث و بی‌فرجام است. پایگاه واقعی اندیشه‌ها واقعیت مادی است. شورا اجتماعی تنها برایه وجود اجتماعی پذیدارمی گردد و گسترش می‌باید. یکی از متفکران بزرگ در این باره‌می گوید «این شورود را باید به اعتبار تضاد‌های زندگی مادی و براساس تنازعی که بین نیروهای مولده اجتماعی و مناسبات تولیدی وجود دارد، تبیین نمود».

شرایط مادی زندگی جامعه، روابط اقتصادی و موقعیت طبقاتی، عناصر اساسی و مشروط شورا اجتماعی را تشکیل می‌دهند، زیرا این عوامل روشنگر منافع و وظایف مشخص انسان‌ها بوده و هدف واقعی شورا اجتماعی را معین می‌دارند.

اندیشه‌ها، احساسات و تصورات اجتماعی، بیان ذهنی منافع عینی انسان‌ها هستند. هر وقت که پیوند آنها با منافع واقعی طبقات و گروه‌های اجتماعی گسیخته شود، مفهوم و حقیقت اساسی شان از بین می‌رود و ناگزیر اندیشه‌ها و تصوراتی جانشین آنها می‌گردد که با منافع لحظه و زمان سازگارتر است.

شعور اجتماعی بنابر محتوى واشكال خاص خویش خصوصیتی تاریخی دارد و هر گز به صورت «روح ملی» یا «خرد عمومی» «اسانهای» که فراتر از تاریخ و بشریت باشد، نمود وجود داشته و نه می‌تواند موحد باشد، شعور رانمی توان از دوره معین تاریخی آن جداساخت.

اندیشه‌ها، تصورات و وضعیت روحی دوران فتووالی در نظام کالایی درهم می‌ریزند و جای خود را به اندیشه‌ها، تصورات و وضعیت روحی دیگری می‌دهند که از ریشه با آنها در نفاوت هستند. در نظام غیر کالایی، شعور اجتماعی به مدارج عالی تر اعتلاء می‌یابد و به اعتبار محتوى پیش رو و نوین خویش عصر تازه‌ای را برای رشد و گسترش آغاز می‌کند.

بنابراین، اندیشه‌ها و تئوری‌های اجتماعی بر حسب دگرگون شدن پایه‌اقتصادی جامعه دستخوش تغییر می‌گردند. نظریه‌ها و تئوری‌های سیاسی، قضایی، اخلاقی، فلسفی، زیبائی شناسی و مذهبی بنا بر محتوى اساسی خویش زیر بنای اقتصادی جامعه را منعکس

می سازند.

بکی از متفکران می گوید: « همانطور که شناخت انسان، طبیعت یعنی ماده در حال حرکت را منعکس می کند که مستقل از او وجود دارد، شناخت اجتماعی انسان (یعنی عقاید و آیین های فلسفی ، دینی ، سیاسی مختلف و غیره) نیز نظام اقتصادی جامعه را منعکس می سازد ». این داشتمند در عین حال بادآور می شود که بازتاب وجود اجتماعی در شعور اجتماعی به هیچ روی یک عمل مکانیکی نبست ، بلکه این بازتاب دارای خصوصیت حرکت کامل دیالکتیکی است .

اشکال آرمانی نه به طور مستقیم و بی واسطه بلکه غیرمستقیم و تنها در آخرین مرحله از وجود اجتماعی بوجود می آیند . بین روابط اقتصادی و رو بنای آرمانی ، حلقه زنجیر های واسطی وجود دارد که عبارتند از رویا رویی طبقاتی در جامعه ، روابط سیاسی ، رو بنای سیاسی و قضایی ، روابط بین ملت ها و غیره . بازتاب آرمانی متنضم نتائیر متقابل دیالکتیکی عین و ذهن است که بصورت تأثیر اقتصاد بر آرمان و تأثیر آرمان بر روابط اقتصادی خودنمایی می کند . بکی از متفکران ضمن توصیف ویزگی تحول معنوی جامعه می گوید « اقتصاد خود چیزی را بسی واسطه ایجاد نمی کند ، بلکه کیفیت تحول و گسترش آنی ماده ذهنی مفروضن را مشخص می دارد

و این امر اغلب به طور غیر مستقیم صورت می‌گیرد ... »

برخی فلاسفه و جامعه‌شناسان با تحریفی مبالغه‌آمیز، مفهوم مادی گردیدند تاریخ را « ماده گرایی اقتصادی » و نمود می‌سازند. آنها مدعی‌اند که تاریخ شناسی مادی، کسرش معنوی جامعه را به تمامی به روند مادی باز گشت می‌دهد و در نهاد‌های پیچیده آرمانی چیزی جز بازناب مکانیکی روابط اقتصادی نمی‌بینند. بنیانگذاران جهان بینی علمی باره‌ها نظر خود را نسبت به تعبیر جامعه شناسانه عالمیانه درباره تاریخ فرهنگ معنوی اعلام داشته‌اند. یکی از این متفکران در این باره یادآور می‌شود « برگرداندن پدیده‌های معنوی به پایه مادی‌شان و شرح دنیاگردی پیچیده روابط معنوی با جنبه‌های کوناکون و نمود‌های شکفت‌آور و حتی خیال‌انگیز آن، کار بسیار ساده‌ای است؛ ولی بهر حال، بهتر است روش دوم انتخاب گردد. برای درک تحول معنوی جامعه باید سعی کرد که پدیده‌های حیات معنوی بر اساس شالوده‌مادی‌شان مورد بررسی قرار گیرد. این یک‌آن روش مادی و بنابراین علمی است . »

شرح اشکال آرمانی روابط مفروض زندگی واقعی به معنی تجزیه و تحلیل مشخص و ژرف مرحله‌ها و صورت بندی‌های تاریخی تجزیه و تحلیل قوانین و روابط تاریخی مخصوص این صورت‌بندی‌ها و همچوین به معنی بررسی تأثیر متقابل جنبه‌های مختلف زندگی

اجتماعی است . از این رو ، برای ددک و فهم آرمان یک دوره ناریشی لازم است که خصوصیت روابط اقتصادی ، رویا رویسی طبقاتی ، روابط سیاسی جامعه ، تاثیر متقابل تمام اشکال آرمانی و بطور کلی وضع فرهنگ معنوی آن دوره به تمامی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد .

آرمان علمی و غیر علمی

در جامعه طبقاتی، اندیشه‌های اجتماعی همیشه خصوصیتی طبقاتی دارد. هر طبقه اجتماعی سیستم خاص نظریه‌های خود را تدارک می‌سیند که بیانگر موقعیت، منافع و نیازهای اوست. توماس هابس اندیشمند مادی، هنگام انقلاب بورژوازی انگلیس در قرن هفدهم، نوشت: «اگر اصول هندسه با منافع انسان‌ها در تضاد بود، بدون شک مردود شناخته می‌شد. یکی از متفسران با ذکر این جمله هابس تأکید می‌کند که در جامعه طبقاتی، مبارزه آرمانی، هر قدر دادای خصوصیت مجرد و پوشیده‌ای باشد، بیانگر برخورد منافع متنضاد - و اغلب آشتی ناپذیر - طبقات ناسازگار است. اندیشه‌ها همیشه «نیاز‌ها، منافع، گرایش‌ها و تمایلات این یا آن طبقه» را بیان می‌کنند.

در جامعه‌هایی که دارای طبقات ناسازگار است، بازتاب

وجود اجتماعی در شعور اجتماعی همیشه خصوصیتی طبقاتی دارد. اندیشه‌ها و تئوری‌های طبقات مختلف تصویر گوناگونی از روابط اقتصادی و واقعیت اجتماعی بدست می‌دهند. تاریخ آرمان‌ها نشان می‌دهد که نظریه پردازان طبقات میرنده برای دفاع از نظام زوال یابنده و واپس گرای موجود، جریان و چشم‌انداز تحول اجتماعی را واژگونه جلوه‌می‌دهند. به عکس آرمان پردازان طبقات آینده‌نگر همه نلاش خود را بکار می‌بندند تا اندیشه درستی از روابط اجتماعی بدست دهند. این متفکران، سخنگویان سزاوار تئوری‌های پیشرو هستند. با وجود این، آرمان پردازان دوره پیش ازجهان بینی علمی به علت زندانی بودن در چارچوب تنگ طبقه خود از پی‌ریزی تئوری اجتماعی نو و متفرقی براساس قواعد علمی و منطقی که فراهم آورند دکرگونی بنيادی جامعه است، ناتوان بودند. تنها بایان فلسفه علمی بودند که در این کار توفيق یافتدند.

طبیعت طبقاتی و شرایط مفروض اجتماعی، اساس آرمان طبقه بالنده دوران مارا تشکیل می‌دهد. این آرمان ریشه در واقعیت دارد و علی رغم نظریندار بافان «ابداع» این یا آن فرد بخصوص نیست. اگر روابط اقتصادی جامعه «ابتدا به صورت منافع جلوه گرمی شوند»، دیگر هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که آینه‌ها، تئوری‌های سیاسی، قضایی، فلسفی، وغیره بیانگر منافع‌مادی و اقتصادی این یا آن طبقه باشند. در هر جامعه طبقاتی دو آرمان کاملاً متضاد وجود دارد که یکی

به طبقهٔ فرادست و دیگری به طبقهٔ فردست خدمت می‌کند. البته همیشه و در همه‌جا آرمان فرمانرو، آرمان طبقه‌ای است که سکان‌سیاست و اقتصاد را در دست دارد. طبقه‌ای که از حیث قدوت مادی فرمانرو را بی دارد، فرمانروائی معنوی هم با او خواهد بود. طبقهٔ صاحب وسائل تولید و قدرت سیاسی، ادراک و جهان‌بینی خود را به جامعه تحمیل می‌کند. از این‌دو، تمام وسائل آرمانی چون مدرسه، کلیسا، مطبوعات و هنر، رادیو و تلویزیون در انحصار آن قرار می‌گیرد.

روح تحزب آرمان، خصوصیت طبقاتی ایده‌ها و تئوری‌های اجتماعی را بازدید ترین شیوه‌بیان می‌کند. آرمان پردازان سوداگری بنا به عادت‌مألف، خصوصیت تحزبی آرمان را مردود دانسته و کوشش می‌کنند که نظریه‌ها و تئوری‌های خود را مفاهیمی «عموماً بشری»، «فراز طبقاتی» و «خاص عموم مردم» معرفی کنند. این نوع ادعاهای چیزی جز خیال‌بافی و حیله‌گری نیست.

برخی‌ها ادعا می‌کنند که روح تحزب با علم ناسازگار است و حقیقت و روح تحزب دو مفهوم ناقص یکدیگرند و بر این اساس شناخت خصوصیت طبقاتی تئوری‌های اجتماعی را مخالف عینیت علمی آنها می‌دانند. اینان معتقدند که پذیرش خصوصیت طبقاتی آرمان، «کوتاه‌نظری»، ذهن‌گرایی و تحریف واقعیت است. نمونه‌وار ترین تئوری‌هادر این‌باره به مکتب «جامعه‌شناسی شناخت»، کارل مانهایم،

ماکس شیلر، هلموت پلسنر و غیره تعلق دارد. مانها یم دد گتابش به نام «آرمان و خیال پرستی» می‌گوید که چون علم خصوصیت تجزیی مدارد، چیزی عینی است، ولی آرمان بنابر خصوصیت طبقاتی همیشه جنبه ذهنی دارد و به عمد واقعیت را تحریف می‌کند و در بهترین حالات نیز از روابط اجتماعی بی‌خبر است. محتوی علم متشكل از قوانین تئوریکی و فرضیه‌های است. ولی محتوی آرمان از آینه‌ها، پیشگویی‌ها و افسانه‌ها تشکیل می‌شود که هدفی جز توجیه منافع خود پرستانه‌ای باشد. با آن طبقه‌دارد. به‌زعم مانها یم، آرمان‌ها که بطور اجتماعی مشروط هستند، روابط اجتماعی را در آینه منافع طبقاتی منعکس می‌سازند و صرفاً خدمتگزار منافع و هدف‌های ذهنی طبقات مختلف‌اند. مانها یم از این کفتگو تیجه می‌کنند که شناخت حقیقت عینی تنها در محیط آرام و دور از طرف کیری طبقاتی میسر است. به عقیده‌ای و نگاه‌فرمایی که می‌تواند با بی‌طرفی کامل از حقیقت دفاع کند، فشر روشنفکر جامعه سوداگری است، به عبارت دیگر موضع کیری روشنفکر دور از هر نوع علایق طبقاتی است.

در سال‌های اخیر بین آرمان پردازان دنیای باخته، تئوری‌های رنگارانکی درباره «بی‌اعتباری آرمان» و «بی‌آرمانی»، علوم‌وزندگی اجتماعی رواج یافته است. به عقیده‌این‌گروه، در قرن بیستم، با وقوع انقلاب علمی و فنی، موضوع آرمان ناپذیری سیاست، فلسفه و هنر به حکم «اندیشه معقول و فنی» امری اجتناب ناپذیر است.

مخصوصاً أساسی این نظریه پردازان صرفاً ب اعتبار کردن آرمان علمی است . تئوری « آرمان ناپذیری » جامعه مدرن محصول تبلیغ آرمان گذشته نگران معاصر است .

آرمان و علم ، آرمان و واقعیت رابطه همبسته‌ای دارند . هر آرمانی که با واقعیت و علم تضاد پیدا کند ، ارزش واقعیت تاریخی اش را از دست می‌دهد .

آرمان طبقه‌های واپس کرا بنا به ماهیت خود غیر علمی است . تئوری پردازان این طبقه براساس منافع و مواضع طبقاتی خویش نمی‌توانند از واقعیت اجتماعی و گرایش تحول‌جویانه آن تحلیل علمی بدهست .

استقلال نسبی آرمان و نقش اندیشه ها در رشد اجتماعی

براساس نتیجه گیری اساسی تاریخ‌شناسی علمی در زمینه بیدایش و کسترش شعور اجتماعی، می‌توان گفت که اندیشه ها و مفاهیم اجتماعی و بطور کلی شعور اجتماعی بنابر شرایط مشخص اقتصادی بوجود می‌آیند و کسترش می‌یابند. در این مفهوم، آنها تاریخی مستقل از تاریخ جامعه ندارند. ولی درخصوص حیات معنوی جامعه وضع به گونه دیگر است، زیرا، مفهوم علمی - فلسفی حیات معنوی جامعه در این نتیجه گیری محدود نمی‌شود.

همانطور که قبل اشاره شد، آرمان صرفاً با رشد اقتصادی مشخص نمی‌شود، زیرا حلقه زنجیرهای واسط زیادی بین اقتصاد و آرمان وجود دارد. اندیشه‌ها و تئوری‌های اجتماعی نسبت به پایه اقتصادی استقلال معینی دارند که جهان‌بینی علمی آن را استقلال نسبی آرمان

من نامد .

تاریخ‌شناسی علمی ، به هیچ روشی روندهای تحول آرمانی جامعه را با روشهای نحوی اقتصادی جامعه یکسان نمی‌داند . گسترش تاریخ‌اندیشه‌ها ، دارای قواین خاص و منطق درونی ویژه خویش است .

گسترش آرمان نه تنها بر اساس قانون عمومی تاریخی ، بلکه در عین حال بر مبنای قواین خاصی صورت می‌گیرد که ناظر بر تحول مجرد آرمان بوده و ذات گسترش آن را بر پایه قواین و منطق خاص ویژه‌اش منعکس می‌سازد .

شعور اجتماعی تحت تأثیر قانون عمومی تاریخی شکل می‌گیرد و به وسیله وجود اجتماعی مشروط می‌گردد . این اصل اساسی و مسلم تاریخ‌شناسی علمی ، برای کسی که در راه درک تاریخ فرنگ بشری ، رشد آن و تأثیر متقابل نمودهای مختلف آرمانی و مخصوصاً در راه درک نقش اندیشه‌ها در تحولات اجتماعی گام بر می‌دارد ، اهمیت بسزایی دارد . با تکیه بر این اصل می‌توان از « نوع سو سیلو لو زیسم عامیانه ، شماتیسم و ساده‌گرایی در امان بود .

در اینجا ابتداء از استقلال‌معین آرمان به مفهومی که بیانگر رشد معنوی بشریت از جهت خصوصیت مداوم آن است ، سخن بمیان می‌آید .

هر نظام جدید آرمانی از حيث محتوی بازنایی از دوابط

اقتصادی جامعه و از حیث صورت (فرم) محصول تحول پیشین فکری بشری است که در حقیقت به شناخت‌ها، مفاهیم و تصورات فراهم آمده استگی دارد.

در هر عصری، اندیشه‌ها و تئوری‌های جدید اجتماعی تحت تأثیر منحله‌های پیشین تحول ایدئولوژیکی و بر اساس مواد آرمانی دوره‌های گذشته بوجود می‌آیند، بنابراین، اندیشه‌ها و تئوری‌های اجتماعی ریشه در آرمان‌های گذشته دارند و هرگز از هیچ بوجود نمی‌آیند. عرصه‌های مختلف شعور اجتماعی چون فاسفه، هنر، اخلاق، دانش و غیره خط زنجیر پیوسته‌ای را درجهت گسترش ایدئولوژیکی تشکیل می‌دهند.

یکی از متفکران در این باره می‌گوید: « آرمان پردازمورخ .. در زمینه علمی، موضوعی در اختیار دارد که در اندیشه نسل‌های پیشین به طور مستقل شکل پذیرفته و در مغز نسل‌های بعدی بطور مستقل تحول یافته است. »

رشد مداوم آرمان به تبع رشد اقتصادی جامعه انجام می‌گیرد و از آن جدا نیست. اما باید دانست که رشد آرمانی و فراز و نشیب‌های آن کاملاً با فراز و نشیب‌های اقتصادی منطبق نمی‌گردد. نمونه‌های فراوانی در تاریخ فرنگی معنوی بشریت وجود دارد که این واقعیت را به اثبات می‌رساند و در عین حال جلوه‌ای از استقلال نسبی آرمان است.

پیوستگی آرمانی به خصوصیت طبقاتی جامعه بستگی دارد. هر یک از طبقه‌های مختلف اجتماعی بنا به موضع طبقاتی خود از میراث معنوی دوره‌های گذشته استفاده می‌کنند. طبقه‌های پیشو و به تواریخی مترقبی گذشته تکیه دارند و آرمان آنها ریشه در عناصر مثبت آرمان گذشته دارد. به عکس طبقه‌های اجتماعی واپس گرا، شیفتۀ تواریخی ارجاعی میراث آرمانی گذشته‌اند و از آن بنفع خود استفاده می‌کنند.

از دیدگاه آرمان بالندۀ اجتماعی، پیوستگی فرهنگی برای ساختمان جامعه نوین اهمیت فراوانی دارد. پیوستگی فرهنگی یعنی ارتباط‌زدگی و منطقی با فرهنگ و ادب و میراث آرمانی پیشو و گذشته و بر جسته ساختن همه آن عناصر زندگانی و حیات‌بخشی است که نمره اندیشه‌های فراز جوی و تحول طلب گذشتگان است. به قول یکی از متفکران، فرهنگ جامعه نوینیاد هر کز از هیچ بوجود نمی‌آید؛ بلکه این فرهنگ‌کارانه بهترین سنت‌ها و ساخته‌های آرمانی گذشته است. انقلاب فرهنگی که در جریان گذار از جامعه کهن به جامعه نو انجام می‌کشد، از بهترین دست آوردهای فرهنگی بشریت برای سازماندهی افکار نو سودمند جوید و پیوسته با میراث معنوی نسل‌های گذشته بر خوردی آفرید گارانه دارد.

یکی دیگر از خصوصیت‌های استقلال نسبی آرمان، موضوع پیشی‌گرفتن اندیشه‌ها و تواریخی‌های اجتماعی از رشد اقتصادی

جامعه است.

تئوری های پیش رو اجتماعی ، بر درسی واقعیت را اساس کار خود فراد می دهند و با چنین کنکاش عینی ، فوری ترین نیازهای جامعه متتحول را عریان می سازند و از این راه گرایش های اساسی تحول تاریخی را بطور علمی پیش بینی می کنند.

جهان بینی علمی یگانه جهان بینی در تاریخ معرفت بشری است که توانست با تکیه بر شناخت علمی واقعیت عینی ، فواین و گرایش های رشد جامعه ، سیر آنی بشریت را بادقت و طراحت خاصی پیش بینی کند.

یکی از گرایش های محسوس شعور اجتماعی عقب ماندن از وجود اجتماعی است . بقایای گذشته همواره با سماحت خاصی در روان شناسی اجتماعی متبلورند . عادت ها و سنت ها ، آراء و عقاید ، احساسات و تصورات دیشه دار از جمله پدیده هایی هستند که در این میان نقش قابل ملاحظه ای دارند . این بقایا نیروی مقاومت منفی وسیعی دارند . به قول یکی از متفکران « سنت نسل های گذشته دوی مغز بازماند گان بسیار سنگینی می کند » برخی از قشر های ذهن تکش چنان با پندار ها و داوری های خرد بورزوها اخت پیدامی کنند که رهابی شان از این بند ها خیلی دشوار است ، داوری های خرد بورزوایی و بقایای اندیشه های گذشته حتی در شرایط نظام غیر کالابی تمام دتی به موجودیت خویش ادامه می دهند .

عقب ماندن شعور اجتماعی از وجود اجتماعی تنها به روای شناسی اجتماعی محدود نمی‌گردد. آرمان و مخصوصاً اندیشه‌ها و تصوری‌های طبقات میرنده اجتماعی، سهم نمونه‌داری در این ایستائی و عقب ماندگی دارند. اندیشه‌های واپس گرا خیلی سمجح و جان سخت‌اند و پس از زوال شرایط تاریخی آفرینشندۀ شان مدت‌ها باقی می‌مانند.

تاریخ تحول روحی جامعه با وجود تبعیت از مناسبات اقتصادی جامعه سرشاد از نمونه‌های شاخصی است که استقلال نسبی آرمان و قابلیت رشد آن را بر حسب قوایین دیژه‌اش نشان می‌دهد. در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود.

۱ - دلایل استقلال نسبی آرمان چیست؟

۲ - دیژه‌گی رشد شعور اجتماعی کدام است؟

انگیزه‌های معرفت شناسی ایجاد می‌کند که ابتداء طبیعت شعور و استقلال نسبی آن نسبت به ماده تبیین گردد. بدطور کلی، شعور بنا به محتوی‌اش دنیای مادی و با وجود را در خود منعکس می‌سازد.

شعور اجتماعی بازنابی از وجود اجتماعی وزندگی مادی جامعه در دو دوره معین تاریخی است. اما در این یا آن حالت، بازناب یک عمل متافیزیکی انفعالی نیست، بلکه خصوصیت دیالکتیکی پیچیده‌ای دارد. به اعتبار چنین خصوصیت دیالکتیکی است که شعور، دیژه‌گی

فعالش را نشان می دهد .

شناخت بشری محصول تحول تاریخی جامعه است . پر اثیک .

فعالیت مادی و تولیدی انسان‌ها که محتوی اساسی رشد نیروهای مولده را تشکیل داده و عامل مهمی برای رام کردن طبیعت بشمار می‌دوند ، جهات و انگیزه‌های اساسی این تحول را روشن می‌سازند . به قول یکی از متفکران ، خصوصیت فعال شمود را نهایا بر اساس ویژگی فعالیت بشری می‌توان تعیین کرد .

از آنجا که شعور بنا به محتوی اش بازنابی از واقعیت است ، در منتبه دوم قرار دارد . با این‌همه ، شعور را باید چون آینه تصویر گرساده واقعیت دانست ؟ فریرا یکی از خصایص بر جسته شعور ، سعی در شناخت و ادراک واقعیت ، راه‌جستن در درون ماهیت و آشتی دادن واقعیت با این‌آلهای بشری است . این جنبه فعال شعور باعث می‌شود که بازتاب آدمانی پایه اقتصادی جامعه ، در مقیاس معینی ، نسبت به پایه اقتصادی استقلال پیدا کند . انگار کرایان استقلال شعور را مطلق جلوه می‌دهند و آن را مقدم بر ماده می‌دانند .

تاریخ شناسی علمی برای شعور ، استقلال نسبی قابل است و آن را مطلق نمی‌پنداشد ، زیرا در آخرین تحلیل ، شعور اجتماعی ، همواره به وجود اجتماعی تکیه دارد .

بنابراین ، استقلال نسبی آرمان بر حسب ویژگی شعور و خصوصیت فعل و دیالکتیکی آن معین می‌گردد . تأثیری که چهاری

کارفکری و کاربیدی در مرحله معینی از تحول اجتماعی بجای می گذارد، در این بررسی نباید ازیاد برده شود.

یکی از متفکران می گوید که تقسیم اجتماعی کاربین توده هایی که به کار بیدی می پرداختند و تنی چند صاحب امتیاز که به مدیریت کار، تجارت، امور دولتی، مشاغل هنری و علمی سرگرم بودند، امکان داد که گذار از جامعه ابتدائی به جامعه طبقاتی، رسیدن به نخستین مرحله رشد اقتصادی، تکامل آنی نیروهای مولده، تحول دولت و حقوق، پیدایش هنر و دانش تحقق پذیرد.

با جدا ایی کار فکری از کاربیدی، تولید معنوی از تولید مادی جدا می شود و استقلال کامل تولید معنوی در مقابل زندگی مادی جامعه آشکار می گردد. در حرکت بعدی تحول تاریخی، طبقه بندی در کار فکری دست می گیرد. پیدایش این یا آن شکل ایدئولوژیکی باعث می شود که برای تنظیم سیستم اندیشه‌گی طبقات فرمانروا، گروهی آرمان پرداز بوجود آیند. رفته رفته، در فلم و حقوق، سیاست، هنر، فلسفه و مذهب متخصصین لازم پدیدار می شوند. گذار از جامعه طبقاتی به جامعه بدون طبقات، استقلال نسبی آرمان را که قانون خاصی برای پردازه آرمانی است، از میان نمی برد.

در شرایط جامعه بدون طبقات، استقلال نسبی آرمان از قید اشکال شکفت انگیزی که ناشی از تعارض کارفکری و کاربیدی و کوتاه بینی های طبقاتی است، رهابی می باید. در چنین جامعه ای خصوصیت

فعال اندیشه‌ها و شعور وهم‌چنین تأثیر آنها بر همه جنبه‌های زندگی اجتماعی بطور محسوس افزایش می‌یابد و فر هنگ معنوی از حیث محتوی داشکال خود بسیار غنی و متنوع می‌گردد.

نظریه تاریخ شناسی عامی درباره استقلال نسبی آرمان، برای درک صحیح تحول اجتماعی و تشریح تأثیر متقابل جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی بسیار اهمیت دارد. استقلال نسبی آرمان بدو ابر اساس نقش فعال اندیشه‌ها، تئوری‌ها و تأثیری که آنها به نوبه خود روی پایه اقتصادی جامعه بر جای می‌گذارند، آشکار می‌گردد. اندیشه‌ها که بر اساس وجود اجتماعی پدید می‌آیند، در بازگشت، بنابر استقلال نسبی خاص خود روی وجود اجتماعی اثر می‌گذارند و از این دو، تیر وی عظیمی را در تحول تاریخی تشکیل می‌دهند. مفهوم همالک‌تیکی و مادی علل‌ها و محركه‌های تاریخ تنها به شناخت یکی از علل‌ها یعنی عامل اقتصادی محدود نمی‌گردد. یکی از متفکران در تشریح ماهیت مفهوم مادی تاریخ می‌گوید: «رشد سیاسی، فضایی، فلسفی، مذهبی، ادبی، هنری وغیره متکی به رشد اقتصادی است. آنها روی یکدیگر و روی پایه اقتصادی اثر می‌گذارند».

درست است که شرایط اقتصادی نقش علت را بازی می‌کنند، ولی از این واقعیت نباید نتیجه گرفت که تنها این شرایط فعال بوده و بقیه (پدیده‌ها) جنبه‌غیر فعالدارند. به عکس، چنانکه واقعیت نشان می‌دهد، بر اساس ضرورت اقتصادی، تأثیر متقابلی بین پدیده

های یاد شده وجود دارد که در نهایت برتری با شرایط اقتصادی است.

شناخت نقش فعال اندیشه ها و تئوری ها و همچنین درک احساسات ، تمایلات ، خواستها و اراده بشری و دریک کلمه دریافت شعور اجتماعی در مجموع خود ، یکی از سنگ چین های دانش اجتماعی جهان بینی علمی است . به قول یکی از متفکران « نیروی مادی تنها با نیروی مادی درهم نوردیده می شود ، اما تئوری هنگامی که در میان مردم رسوخ می باید به نیروی مادی بدل می گردد . »

اندیشه ها بنا به منشا خود در مرتبه دوم قرار دارند ، زیرا آنها بر اساس وجود اجتماعی پدیدار می گردند ، ولی نقشی که آنها در تحول تاریخی ایفاء می کنند ، به هیچ وجه در جای دوم قرار ندارد .

اندیشه ها ، برای رفع نیازهای اجتماعی انسان ها و هدایت فعالیت تاریخی آنها بوجود می آیند . نقش فعال انگیزه های آرمانی را در فعالیت تاریخی نمی توان ندیده گرفت ، مخصوصاً اندیشه هایی که نیازهای جامعه را بدرستی تصویر می کنند ، نه آنها بی که در ردیف اندیشه ها و تئوری های نادرست قرار دارند .

تاریخ قرن گذشته و مخصوصاً تاریخ عصر ما باوضوح تمام اهمیتی را که جهان بینی فلسفه علمی برای نقش عامل ذهنی در تاریخ برای تنظیم و هدایت فعالیت قشر وسیع مردم ، طبقات پیشگام ، گروه های

آنده ساز و اشخاص منفرد قابل است، ثابت می‌کند. دگرگویی های بنیادی و ذرف جهان ما براساس شالوده های نوین اجتماعی، تحت تأثیر فعالیت آگاه انسان‌هایی صورت می‌گیرد که از تئوری آنده‌نگر پیشگامان تاریخ الهام می‌گیرند. « بدون تئوری دوران ساز جنبش پیشرو وجود ندارد. »

حال این مسأله را از دیدگاه نظریه‌های تاریخی تاریخ‌شناسی

علمی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تحول جامعه‌بشری، درست مانند تحول طبیعت، روندی منطقی و عینی است. اما در اختلاف با طبیعت، روند تحول اجتماعی خصوصیتی خودکار و کورکور اته ندارد، بلکه بهمدد فعالیت انسان‌ها تحقق می‌پذیرد: « هر آنچیزی که انسان‌هارا به جنبش در می‌آورد، ضرورتاً باید در مغزشان خطور کند. » انسان‌ها، این آفریدگاران تاریخ. همواره ازانگیزه‌های آرمانی کاملاً مشخصی‌الهای می‌گیرند. هدف‌هایی که آگاهانه انتخاب می‌شوند و همچنین انگیزه‌های آرمانی فعالیت بشری از لحاظ تاریخی مشروط هستند، یعنی شالوده مادی متناسبی دارند.

البته انگیزه‌های آرمانی فعالیت تاریخی در چارچوب این قيد و شرط، نقش برانگيزاننده و سیعی ایفاء می‌کنند. نقش فعال و مؤثر شعور در زندگی اجتماعی بر همکان روشن است. عنصر آگاه در جنبش تاریخی شرکت می‌جويد. انسان‌ها تاریخ را می‌سازند و

شурور آنها بیانگر عامل ضروری و اساسی زندگی اجتماعی است.

انسان‌ها به انکاء شناخت قوایین کسترن اجتماعی، امکان می‌یابند که به هدف‌های معین و دقیقی وقوف یابند و در راه تحقق آن بطور منطقی مجاہدت کنند.

از آنجاکه اندیشه‌ها بیانگر منافع مشخص انسان‌ها هستند، بنا به شرایط معین تاریخی بوجود می‌آیند و در شورور بشری دیشه می‌دوانند. این اندیشه‌ها تنها یک طرح اندیشگی نیستند، بلکه کرایش همیشگی آنها این است که به واقعیت مادی بدل گردند و در پرایک رسوخ نمایند.

اندیشه‌های برای اینکه به واقعیت بدل شوند، احتیاج به تدارکات و مقدمات مادی‌ئی دارند که در جریان تحول تاریخی فراهم می‌آیند. دوام و بقای تئوری‌ها در صورتی ممکن می‌گردد که با شرایط واقعی همگون و سازگار باشند. علت کامیابی و یا ناکامی اندیشه‌ها به تنها به طبیعت خاصشان، بلکه در جای اول به روابط موجود اجتماعی و تضاد‌های آنها، تعادل نیروها و منافع اجتماعی مربوط می‌گردد.

قدرت و تأثیر اندیشه‌های اجتماعی به درجه اشاعه آنها در میان مردم بستگی دارد. آنها برای اینکه به واقعیت بدل شوند، باید

نظر مردم را بخود جلب کنند و الهامبخش مردم باشند و آنها را به عمل برانگیزند. این امر وقتی ممکن می‌گردد که این اندیشه‌ها بیانگر منافع کاملاً مشخص و ملموس اجتماعی باشند. اندیشه‌ها در خارج از منافع انسان‌ها چیزی رنگ و بی معنایی خواهند بود. «برای تحقیق اندیشه‌ها، انسان‌ها باید به نیروی پراتیک توسل جویند» هنگامی انسان‌ها بخاطر اندیشه‌ها و تحقق عملی آنها به تلاش بسیار خیزند که این اندیشه‌ها برای آنها ملموس و قابل درک باشند و منافع واقعی آنها را در خود منعکس سازند.

در جامعه‌های طبقاتی، همواره دو نوع اندیشه وجود دارد، اندیشه‌های طبقه‌فرودست و اندیشه‌های طبقه‌فرادست که در حقیقت هر یک از آنها ترجمان منافع متصاد اجتماعی این طبقات‌اند. اندیشه‌ای موصوف، به دو گروه متمایز تقسیم می‌شوند: اندیشه‌های پیشرو و اندیشه‌های واپس‌کرا. این اندیشه‌ها با وجود تضاد آشنا نایاب‌بیر در تحول جامعه نقش فعالی ایفاء می‌کنند.

اندیشه‌ها و نئوری‌های واپس‌کرای اجتماعی، بیانگر منافع نیز و های ارتجاعی و طبقات‌میرنده اجتماعی هستند. آنها خصوصیتی منفی دارند. نئوری‌های آرمانی انحصارات نو استعماری معاصر در این مورد نمونه وار است. هدف این نئوری‌ها باز داشتن چرخ تاریخ و جلوگیری از پیشرفت ملت‌های محروم و در حال رشد است.

الدیشه های پیش و در زندگی اجتماعی نقش مثبت و دوران سازی ایفاء می کنند. از آنجا که این اندیشه ها تبلوری از نیازهای معقولانه جامعه بوده و منافع طبقات پیشتاز اجتماعی را منعکس می سازند، کمک مؤثری برای پیشرفت جامعه و تسریع تحولات تاریخی هستند.

شکل های مختلف شعور اجتماعی

شکل های اساسی شعور اجتماعی عبارتند از : آدمان سیاسی ،
شعور قضایی ، اخلاق ، مذهب ، علم ، هنر و زیبایی شناسی و فلسفه ؛
این شکل های آدمانی در حیات معنوی جامعه های بشری چون
ولگین کمان ، پرده های رنگارنگ ولی منظمی را تشکیل
می دهند .

هر یک از شکل های شعور اجتماعی با حفظ ویژگی و «رنگ»
خاص خود پاسخگوی نیاز های متنوع جامعه بوده و در حقیقت
بیوندی هستند برای تنظیم روابط و سامان دادن وظایف ویژه
بشری .

این شکل های شعور را باید نموده روشنی از عناصر ساختمانی
بالسبه مستقل شعور اجتماعی دانست . بررسی ماهیت و ویژگی های
رشد تاریخی آنها ، موضوع علم خاصی را تشکیل می دهد ، چنانکه

شعور فضایی به موضوع تاریخ و تئوری حقوق ، هنر و بخش‌های مختلف آن (نقاشی ، موسیقی وغیره) به موضوع تاریخ و اتفاقات هنری ، علوم به موضوع تاریخ علوم ، آینه‌های فلسفی به موضوع تاریخ فلسفه وغیره مربوط می‌گردد .

تاریخ شناسی علمی تنها به بررسی شکل‌های مختلف شعور از طریق علوم اختصاصی اکتفاء نمی‌کند . بلکه به عنوان علم تاریخی - اجتماعی پارا از این فرآن می‌اند و شکل‌های شعور را بنا به موقعیتی که در نظام پدیده‌های اجتماعی دارند ، مورد مطالعه فرار می‌دهد ، ویژگی‌ها ، فونکسیون اجتماعی و نقش آنها را در زندگی و رشد جامعه آشکار می‌سازد ،

چنانکه گفته شد ، هر یک از شکل‌های شعور اجتماعی در جریان تحول تاریخی بشریت ، بر حسب نیازهای مشخص اجتماعی بوجود آمده و گسترش یافته‌اند . در جامعه ابتدائی ، شعور اجتماعی به صورت هنر ، اخلاق و مذهب در نخستین مرحله خود فرار داشت و فارغ از اختلاف بود . در این دوره شعور اجتماعی به علت سطح نازل نیروهای مولده به وجود اجتماعی کم‌رشدی متکی بود . بنابراین گفته یکی از متفکران ، در جامعه همگون ابتدایی ، شعور از آغاز در فعالیت مادی بهم بافتے بود . تنها با پیدایش و گسترش جامعه طبقاتی ، فعالیت معنوی جامعه از هم متمایز می‌گردد .

شکل‌های مختلف شعور اجتماعی نمره نیازهای کامل‌ا (مشخص)

اجتماعی هستند . مثلا با پیدایش مالکیت خصوصی ، طبقات و دولت ، مبانی اساسی آرمان های سیاسی و قضایی بوجود آمد . اخلاق ، هنر و دین که در آغاز به ساده ترین شکل خود جلوه کر بودند ، اکنون در مرحله اعتلای رشد اجتماعی ، شکل های آرمانی خاصی پیدا کرده اند .

در هر صورت بندی اجتماعی و اقتصادی در مسیر تاریخ جامعه و حیات معنوی آن ، شکل های مختلف شعور اجتماعی بیانگر روابط منطقی مشخصی هستند که بنابر درجه پیشرفت ، نقش مسلط برخی شکل های شعور اجتماعی را نسبت به آنها بیان کردند که در حال انتحطاط اند ، مشخص می دارند . مثلا در دوره فئودالی ، مذهب شکل مسلط ایدئولوژیکی بود و تمام شکل های دیگر آرمانی چون فلسفه ، سیاست و حقوق را تابع خود نموده بود . با پیدایش نظام تولید کالا بی ، سیاست و حقوق در صدر قرار می کیرند . در حقیقت ، طبقه سکان دار نظام تولید کالا بی با قبضه کردن قدرت ، آمریت اندیشه های سیاسی و قضایی خود را برای « توجیه » سلطه سیاسی و اقتصادی خویش برقرار می سازد .

با گذار جامعه به مرحله عالی نظام غیر کالا بی در محتوى و ساخت شعور اجتماعی تغییرات شگرفی روی خواهد داد . در این دوره گرایش به ماوراء الطبيعه به عنوان بازتاب نادرست واقعیت از صحنه جامعه کنار می رود . در عین حال نیازهای مبرم جامعه ایجاد می کند که داشت به منتهای کمال و اعتلایش برسد . در چنین شرایطی شعور سیاسی

و فضایی تضعیف می‌گردد و در قبال آن میدان فعالیت اخلاق که تنظیم کننده اساسی مناسبات اجتماعی است، وسعت مسی گیرد. شرایط زندگی در چنین جامعه‌ای به شکفتگی هنرها و فلسفه‌ها مساعدت می‌کند،

وجه تمایز شکل‌های مختلف شعور اجتماعی در این است که هر یک از آنها به شیوه خاص خود جنبه‌های مختلف وجود اجتماعی را منعکس می‌سازند. این شیوه‌ها عبارتند از:

۱ - شیوه بیان

هر یک از شکل‌های شعور اجتماعی به «بیان» ویژه‌شان گوشة مشخصی از وجود اجتماعی را نمایش می‌دهند. مثل آرمان سیاسی، روابط طبقه‌های مختلف اجتماعی و اخلاق و روابط انسان‌ها و مناسبات فرد را نسبت به جمع و جامعه بیان می‌دارد.

۲ - شیوه انعکاس

شیوه بازتاب شعور اجتماعی متفاوت است. چنان‌که فلسفه و علم موضوع خود را به صورت مفاهیم منطقی، قوانین و تئوری‌های منعکس می‌سازند. هنر، بازتاب هنری واستعاری واقعیت است. اخلاق و حقوق به صورت قواعد و اصول، رفتار انسان‌ها را بیان می‌دارند.

۳ - ایفای نقش و انجام وظیفه معین

هر یک از شکل‌های مختلف شعور اجتماعی، نقش و وظایف

میقاومتی را در حیات جامعه بر عهده دارند . مثلاً اندیشه‌های سیاسی هدف‌های اجتماعی طبقه‌های مختلف را مدون می‌سازند و فعالیت‌های اخلاق ، سازمان‌های سیاسی را تحت رهبری خود می‌گیرند . کیفیت اخلاقی انسان‌ها را تصویر می‌کند و به باری قواعد مشخص ، روابط متقابل آنها را تنظیم می‌نماید .

شکل‌های مختلف آرمانی بنابر خصوصیت روابطی که با پایه اقتصادی جامعه دارند ، از یکدیگر متمایزند .

آرمان و مقاهم قضاایی نسبت به شکل‌های دیگر شعور به پایه اقتصادی بسیار نزدیک‌اند . آنها تقریباً روابط تولیدی را مستقیم منعکس می‌سازند ، و بی‌واسطه به وسیله اقتصاد صورت بندی می‌شوند . از این‌رو ، یکی از متفکران آنها را آرمان « ترازاول » می‌نامد .

فلسفه و هنر ، پایه اقتصادی را به وسیله حلقه زنجیر‌های واسط و در جای نخست از راه آرمان سیاسی یعنی « در پوشش سیاست » منعکس می‌سازند . این قلمروهای آرمانی از پایه اقتصادی بسیار دورند و در سطح بالاتری قرار دارند . یکی از متفکران درباره‌دین می‌گوید « دین از زندگی مادی خیلی دور بوده و چنین بنظر می‌رسد که نسبت به آن خیلی بیگانه است » .

چنانکه ملاحظه شد ، شکل‌های مختلف شعور اجتماعی از حیث موضوع و شیوه‌های انعکاس وجود اجتماعی ، فولکسیون اجتماعی

و خصوصیت رابطه‌شان بازیربنای اقتصادی جامعه با یکدیگر تفاوت داردند. اما این اختلاف‌ها در مقیاسی که هیچ‌شکلی از شعور اجتماعی مجزا وجود نداشته و همه آنها نسبت بهم پیوستگی و تأثیر متقابل دارند، نسبی‌هستند. در هر دوره تاریخی، شعور فرمائوندا مشکل از سیستم واحدی از نظریات است که این یا آن طبقه را توصیف‌می‌کند. هر شکل از شعور اجتماعی کم و بیش روی شکل‌های دیگر تأثیر می‌گذارد و از آنها تأثیر می‌پذیرد. هنر روی اخلاق بازناب معینی دارد و در عین حال تحت تأثیر سیاست، فلسفه و اخلاق قرار می‌گیرد. آرمان مذهبی روی تعداد معینی از جریان‌های فلسفی اثر گذارده و به تأثیر خود ادامه می‌دهد و متقابلاً از تأثیر فلسفه بر کنار نیست.

در سطور زیر شکل‌های اساسی شعور اجتماعی بررسی

می‌شود:

در اینجا ابتداء آرمان سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد، زیرا این آرمان با زندگی اقتصادی جامعه رابطه مستقیم و پیوند نزدیک دارد و روی سایر شکل‌های شعور اجتماعی تأثیر دیرمای بر جای می‌گذارد.

سیاست بیان‌فشرده اقتصاد، تعمیم و رو بنای آن است. تدوین هدف‌های عمومی طبقه‌های مختلف، وظایف و برنامه‌هایی که در گیری ها و فعالیت‌هادها و سازمان‌های سیاسی را سامان می‌بخشد، در

چار چوب آرمان سیاسی صورت می‌گیرد.

آرمان سیاسی در سیاست واقعی طبقات نقش مهمی دارد. سیاست روابط بین طبقات جامعه را بیان می‌دارد و اقتصاد جامعه را در منشور مناسبات طبقاتی منعکس می‌سازد.

با اینکه سیاست با منافع اساسی اقتصادی یک طبقه معین انتباط دارد، ولی آن رابطه خود کار بیان نمی‌کند. سیاست، منافع اقتصادی طبقه را در مقیاسی در بیان می‌آورد که افکار عمومی به آن وقوف دارد و در شعور سیاسی طبقه، آرمان پردازان و سیاستمداران خطور می‌کند. از این روست که حتی شرایط واحد اقتصادی می‌تواند باعث پدید آمدن آیین‌های سیاسی، اندیشه‌ها و فعالیت‌های بالتبه متنوع گردد. بنابراین، در این مورد نه تنها تشخیص علت‌های صرفاً اقتصادی بلکه تمیز دادن و بیز کی‌های ملی تحول یک‌ملت، خصوصیت فرهنگ آن و همچنین فردیت، صلاحیت و استعداد و قابلیت رهبران سازمان‌های سیاسی و حکومت اهمیت بسزایی دارد.

یکی از مسائل اساسی سیاست، رفتار طبقات نسبت به دولت، وظایف و شکل‌های فعالیت آن است. سیاست، روابط بین ملت‌ها و دولت‌ها را بین در می‌گیرد. روابط بین دولت‌ها، سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد که از حیث ماهیت متکی بر سیاست داخلی طبقه فرمانرو و در حقیقت ادامه آن است. بنابراین، سیاست در مفهوم وسیع، قلمرو روابط طبقات، ملت‌ها و دولت‌ها و قلمرو در گیری

طبیفات درجهت رهبری و مدیریت جامعه، آمریت دولت و جهتگیری
فعالیت آن را مشخص می‌دارد.

براساس این تعریف، سیاست عبارت از مجموع مناسبات و
فعالیت‌های سیاسی است. البته آرمان سیاسی نقش بزرگی ایفاء
می‌کند. یعنی تئوری‌ها و مقاهم سیاسی بطور آدمانی از منافع،
مواضع و هدف‌های این یا آن طبقه اجتماعی دفاع می‌کنند. آرمان
سیاسی، سیستم اندیشه‌های یک طبقه است و رفتار طبقه‌ای را نسبت به
طبقه‌های دیگر و برداشت آن را نسبت به مقاهم درگیری طبقاتی،
دگرگونی‌های بنیادی، نظام اجتماعی و سیاسی و همچنین اندیشه‌ها باش
را نسبت به روابط بین ملت‌ها، دولت‌ها و مسائل جنگ و صلح نشان
می‌دهد. آرمان سیاسی در قوانین اساسی دولتی، برنامه‌ها و شعارهای
احزاب و سایر سازمان‌های سیاسی متبلور می‌گردد.

در جامعه‌های طبقاتی همواره دو آرمان سیاسی با محتوی متفاوت
در مقابل هم صفات آرایی کرده و هر یک باهدف و جهت‌های مشخصی از
طبقه خود دفاع می‌کنند.

هنگامی که در بطن شکل‌بندی فر توت اجتماعی بین نیروهای
مولده نو و مناسبات کهنه تولیدی تعارض پدید می‌آید، این تعارض
در اندیشه‌های نو سیاسی که انعکاسی از ضرورت های تازه اجتماعی
است، متبلور می‌گردد. اندیشه‌های نو سیاسی که بر این اساس بوجود
می‌آیند، هدف‌های تازه درگیری سیاسی را تدوین کرده و راه رسیدن

به آن را نشان می دهند.

بنابراین ، اندیشه های پیشر و سیاسی در گسترش اقتصادی و دشاد سایر جنبه های حیات جامعه ، نقشی برانگیز آنده ، دکر گون ساز و سازمانده داردند .

آرمان قضایی - آرمان قضایی یا شعور قضایی با سیاست عمیقاً پیوند دارد . این پیوند مشروط به دو عامل است : اولاً ، اصول و قواعد قضایی ، روابط تولیدی فرمانروارا مستقیم منعکس می سازند . بنابراین می توان گفت که آرمان قضایی مانند سیاست پیش از شکل های دیگر آرمانی با پایایه اقتصادی جامعه را بسط نزدیک دارد . ثانیاً ، اصول و قواعد حقوقی ، زیر سلطه سیاست طبقه فرمانروها برقرار می گردند .

بطور خلاصه ، آرمان قضایی بنابر موافق یا مخالف بودن با قانون ، بنابر صحت و بنابر وظایف و تکاليف انسانها ، دولت ها و ملت ها سبب تمی از نظریات ، مفاهیم ، نظری ها و آیین های معمول در جامعه است . این سیستم نظریات از لحاظ تاریخی به موازات پیدا شی طبقات بوجود آمده و سپس پاییا نظام های اجتماعی - سیاسی تغییر و تحول یافت . بخلافه ، شعور قضایی شامل برخی داوری ها درباره حقوق معمول جامعه است ،

شعور قضایی در اختلاف با حقوق ، سیستمی از اصول و قواعد قضایی (قوانین و احکام قانونی) موضوعه و مورد حمایت دولت ،

همجموعه‌ای از نظریات و تصویرات انسان‌ها درباره موضوعاتی است که در قالب قانون و یا خارج از آن قرار دارد. وجود دو سیستم حقوقی و یک شعور واحد قضایی در یک جامعه متضاد امکان پذیر نیست.

در هر دوره تاریخی، شعور قضایی طبقه‌فرمانرواد حقوق معمول جامعه مبتلود می‌گردد. شعور قضایی طبقه‌های فردست که بیانگر نظریات آنان نسبت به قانون زمان است، با شعور طبقه‌های فرمانروای جامعه حقوق آنان در تعارض است.

شعور قضایی طبقه‌فرمانروانها به تجلی در حقوق اکتفاء نکرده، بلکه وظیفه خود می‌داند حقوق مسود عمل را از لحاظ تاریخی توجیه نماید و آن را یگانه وسیله تضمین عدالت جلوه دهد.

جا و نقش شعور قضایی در نظام پدیده‌های شکل بندی‌های اجتماعی براساس رابطه‌اش با حقوق و احکام قانونی مودد عمل تعیین می‌گردد.

شعور قضایی در مناسبات تولیدی بنا به محتوی خود در رشد تولید تأثیر مثبت یامنفی بجای می‌گذارد. اگر این شعور با مناسبات کهنه تولیدی در پیوند باشد، نقش ترمز کننده‌ای در رشد نیروهای مولده خواهد داشت. این شعور هنگامی جنبه مثبت دارد که در خدمت مناسبات جدید تولیدی قرار گیرد.

شعور قضایی به علت رسوخ در قوانین دولت وجهه سیاسی بخود می‌کیرد. از سوی دیگر سیاست نه تنها در بیان اصول و فواعد قانونی بلکه در کاربرد آنها نیز ذیمدخل است. روابط منطقی شعور سیاسی و شعور قضایی از همین امر ناشی می‌شود.

شعور قضایی باید مانند همه نظریات و تئوری‌های اجتماعی، از دیدگاه تاریخی مورد ملاحظه قرار گیرد. زیرا چنان‌که می‌دانیم. با از همیان رفتن طبقه رو به زوال، شعور قضایی اش نیز از میان می‌رود و ناگزیر شعور قضایی طبقه‌ای برآورده که می‌نشیند که آینده از آن اوست.

بامطالعه مفاهیم، تئوری‌ها و آینه‌های قضایی در مسیر تحول تاریخی‌شان ملاحظه می‌گردد که آنها در هر مورد مشخص تاریخی، ضمن بازتاب نظام اقتصادی در منشور خاص طبقاتی، در عین حال حاوی برخی عناصر شناخت عینی در زمینه روابط واقعی اجتماعی و تحول تاریخی‌شان هستند. بنابراین، وقتی مابهیان ماهیت آرمائی تداومی می‌پردازیم که تحول شعور قضایی را مشخص می‌دارد، بنای چار نمی‌توانیم از برخی تداوم در زمینه شناخت، ساختی بیان نیاوریم. طبقه‌بندی انواع مختلف مناسبات قضایی، تکوین اصول حقوقی و مقوله‌های حقوق و غیره از جمله موضوعاتی است که از این حیث مفید و شایان ذکر است.

شک نیست که پیشرفت شعور قضایی که شکل‌های بیش از پیش

پیش فته حقوق و علم حقوق آن را تعیین می نمایند ، در مقیاس معینی محصلو تجربه ای است که در نتیجه تحول آینه ها و پر اتیک قضایی مر بوط به روابط واقعی افراد تابع قانون ، فراهم می آیند . حتی شعور قضایی نظام غیر کالایی که مبتنی بر ادراک علمی از جهان است و با شعور قضایی طبقه هایی که در طول تاریخ جانشین یکدیگر بوده اند ، تفاوت دارد ، هر گز با گذشته قطع رابطه نمی کند . این شعور از بهترین و پیش و ترین جنبه های شعور قضایی گذشته یعنی از عناصر دمکراتیک و مخصوصاً از آموزش در گیرهای طبقه بالندۀ اجتماعی دوران ما سود می جوید .

در نظام غیر کالایی ، جامعه نمی تواند از حقوق که به عنوان « تنظیم کننده تقسیم محصولات و تقسیم کاربین اعضای جامعه است » در گذرد . اگر در این دوره قواعد قضایی همچنان جنبه ضروری دارد ، برای این است که انسان ها رفته رفته « کار کردن برای جامعه را فارغ از قواعد قضایی » فرآ گیرند . با گذار به مرحله عالی این نظام ، شکفتگی عمومی حقوق افراد جامعه و آزادی فردی به اوج کمال می رسد و بدین ترتیب قواعد اخلاقی به عنوان اصول اساسی زندگی فردی و اجتماعی به تدریج جانشین قواعد قضایی می گردد .

اخلاق - اخلاق شکلی از شعور اجتماعی است که روابط انسان ها را در مقوله هایی چون نزاکت و بی نزاکتی ، بدو خوب ، درست و نادرست وغیره منعکس می سازد .

برداشت جامعه یا طبقه از اخلاق همواره به صورت ایده‌آل‌ها و اصول اخلاقی، قواعد و اسلوب رفتار جلوه می‌کند. این نیاز های مختلف عینی که در شعور اخلاقی منعکس می‌شوند، وظیفه فرد را نسبت به دیگران، خانواده و طبقه اش و یاتکالیف اورانسبت به طبقه‌های دیگر، میهن، دولت و غیره آشکار می‌سازند. دیش کی آنها در این است که آدمی فکر می‌کند که نمودهای اخلاقی چیزی است که از درون انسان می‌جوشد، نه چیزی که از خارج بر وی تحمیل می‌گردد. البته این فقط صورت ظاهر قضیه است. در واقع شعور، حس اخلاقی، ادب و سلوك جنبهٔ فطری ندارند که خود بخود ظاهر شوند. مقوله‌های اخلاقی در نتیجهٔ تربیت مذاقام و آمیختگی و جوشش انسان‌ها، سنت‌ها، آداب و رسوم جامعه‌ای که در آن می‌زیند، نمایان می‌گردند.

حس اخلاقی که به تمیز خوب و بد و اینگونه تشخیص‌ها می‌پردازد، مانند علاقه و تمایل فرد در پرتو شعور اخلاقی و اعتقادات باطنی شکل می‌گیرد. شعور اجتماعی یک جامعه، ملاکی اجتماعی برای رفتار و عمل فرد است. حس اخلاقی یکی از نمودهای سرشت اجتماعی انسان بشمار می‌رود.

عامل اخلاقی در فعالیت فرد نقش مهمی دارد. این فعالیت بر حسب اوضاع و احوال اجتماعی مشخص می‌گردد. اما از آنجا که انسان موجودی ذی‌شعور است، در شرایط مشابه، رفتارش می‌تواند

تحت تأثیر شدید عامل ذهنی و فردیت وی متنوع باشد. اختیار نسبی انسان او را به این سو و آن سو و بادرهجهت خوبی و بدی سوق می دهد. در این بازه یکی از متوفکران می گوید «اندیشه جبر گرایی که ناگزیر بودن اعمال بشری را توجیه می کند و به روی داستان نامعقول اختیار خط بطلان می کشد، به همینچه نافی عقل، شعور انسان و سنجش اعمال بشری نیست، بلکه به عکس تنها نقطه نظر جبر گرایی است که به داوری صحیح امکان می دهد، به جای آنکه همه چیز را بر اساس اختیار نفی گند». ۲

حقیقت این است که جامعه را طبقه با تکیه بر نیروی عقیده سیاسی، تکالیف اخلاقی معینی را به فرد تحمیل می کند. اخلاق در اختلاف با حقوق دارای این ویژگی است که اصول و قواعد آن ضمنی است و هیچ نهاد خاصی بر اجرای آنها نظارت ندارد. کسانی که بالاخلاق اجتماعی به معارضه بر می خیزند و اصول آن را زیربا می نهند، از طرف افکار عمومی مورد سرزنش قرار می گیرند. سنگینی این تقبیح هتناسب با دادری های اخلاقی و نتایج حاصله از آن است. مثلاً عضو نا فرمان جامعه ابتدایی از قبیله رانده می شد و یا اشرافی که به آین متبوع طبقه خود خیانت می کردند، از جانب مجتمع نجبا و اشراف محاکمه و از جامعه خویش طرد می شدند.

چنانکه می دانیم، جامعه بانی اخلاق و حافظ آن است. این

موقع تئوریکی، تاریخ شناسی مادی را از همه تئوری‌های اخلاقی هم‌سطح انگار کرایی متمایز می‌دارد.

آینه‌های ماوراء الطبیعت‌ای با جلوه دادن اخلاق به صورت موهبتی آسمانی و مظہری از نیروی لاهوتی به انسان هشدار می‌دهند که برای پرهیز از مجازات اخروی به فرمان‌های اخلاقی سپهری کردن کذاres و نسبت به آن هیچ تردیدی روان ندارد و گرنه پایه‌های اخلاق متزلزل و ویران می‌گردد.

علم اخلاق ایده آلیستی اخلاق را منبعث از شعور بشری یا فوق بشری می‌داند و تعبیر ماوراء الطبیعت‌ای اخلاق را به صورت فلسفی توجیه می‌نماید. کانت می‌گوید: اندیشه‌های اخلاقی از زندگی مادی بشر بوجود نمی‌آیند؛ آنها به دنیای غیر قابل شناخت دیگری تغلق دارند. انسان ناچار است که این تحمل را پذیرد و به آن ایمان بیاورد، به عقیده کانت وجود بشری هنگامی بهزیور اخلاق آراسته می‌گردد که اراده‌اش تحت هدایت و رهبری قانون اخلاقی عمومی، تغییر ناپذیر و جاویدانی «امر مطلق» مافق طبیعی قرار گیرد.

ایکور ولوکرسیوس، اسپینوزا، هولباخ، فوئرباخ و چرنیشفسکی و بسیاری از اندیشمندان دیگر مادی از نخستین کسانی بودند که پیش از پیدایش فلسفه علمی با تعبیر ایده آلیستی اخلاق به مقابله برخاستند و ثابت کردند که سرچشمه اخلاق، آسمان و نیرو

های آسمانی نیست ، بلکه اخلاق در انسان و طبیعت مادی وی دیشه دارد . این متفکران اعلام داشتند که یک جامعه بی باور به نیروهای آسمانی از حیث اخلاقی پیش فته تر از جامعه مؤمنین است .

البته شایستگی این اندیشمندان به هیچ روی کتمان پذیر نیست . ولی با وجود این ؛ آنها نتوانستند پایه های اجتماعی اخلاق را نشان بدهند و در حیطه اخلاقی از ایده آلیسم پا فراتر نهادند .

در این زمینه تنها فلسفه علمی بود که توانست با کنکاش ژرف و پویایش نشان دهد که اخلاق امری تحمیلی و متعلق به « دنیای دیگر » نیست و نمی تواند محصلو « طبیعت فوق بشری » و فوق تاریخی باشد .

همانطور که ساخت و منافع جامعه مشروط به پایه اش ، نظام اقتصادی است ، اخلاق نیز ، در آخرین تحلیل به وسیله عامل اقتصادی مشخص می گردد .

حل کاملاً مادی مسائلهای که سرچشمۀ اخلاق آن را مطرح می سازد ، بالضروره به این نتیجه گیری مهم منتهی می گردد .

اخلاق بار شد جامعه و تغییر ساخت اقتصادی آن دگرگون می شود و چیزی مجرد ، تغییر ناپذیر ، جاویدانی و فوق تاریخی نیست .

اخلاق در هر دوره تاریخی جنبهٔ کنکرت (مشخصی) دارد و در جامعه‌های طبقاتی، خصوصیت طبقاتی بیدامی کند. اخلاق فرمانرو به طبقهٔ فرمانرو تعلق دارد.

با وجود این، پیشرفت جامعه اصول و قواعد معینی را در رفتار ساده و ابتدایی بوجود می‌آورد که بناخواه در آین اخلاقی طبقه‌ها و خلق‌های مختلف رسوخ می‌نماید. این اصول و قواعد تنها جنبه‌های مشترک اخلاقی همه اجتماعات بشری را منعکس می‌سازند، نه منافع و موقعیت طبقهٔ فرمانرو را. باعتبار این قواعد اخلاقی است که رفتار انسانی از رفتار حیوانی متمابز می‌گردد. این جنبه‌ها که به مشخصه‌های فرهنگی روابط بشری تعلق دارند، همان چیزهایی هستند که یکی از متفکران بزرگ قرن بیست آن را از شرایط و لوازم اصلی هر موجود اجتماعی توصیف می‌کند. باید دانست که حتی این عناصر عمومی اخلاق نیز جنبهٔ فون تاریخی ندارند، زیرا آنها هم محصول تحول تاریخ‌اند.

اکنون که دانستیم شعور اخلاقی چیزی جز یک محصول اجتماعی نیست، می‌توانیم اخلاق را در مجموع به عنوان پدیده‌های اجتماعی که در هر دوره مشخص تاریخی در قالب معینی رخ می‌نماید، تجزیه و تحلیل کنیم.

باید در نظر داشت که رد خصوصیت جاویدانی و تغییر ناپذیر قواعد اخلاقی هیچ نوع مبالغه و افراطی را در تعبیر مقاهیم اخلاقی

بر اینی تابد . مثلا نسبی گرایی باید باعث سقوط در سرآشیب ذهنی گرایی شود و همچنین رفتار بشری به نحوی تعبیر گردد که هیچ اختلافی بین امور اخلاقی و غیر اخلاقی احساس نشود یا با اینکه بسی اصل قسمیت در سنجش اخلاق و خصوصیت تغییر پذیر آن وجود ملأک های عینی اخلاقی انکار گردد .

فلسفه علمی تنوع قواعد اخلاقی را دلیل بستگی آنها به شرایط تاریخی می داند . براین اساس مسائل اخلاقی و هر نوع داوری درباره ارزش رفتار انسان منوط به اوضاع و احوال مشخص تاریخی است .

اخلاق که به عنوان شکلی از شعور اجتماعی ، روابط اقتصادی را منعکس می سازد با آرمان پیووند دارد ، آرمان عنصری از رو بنای جامعه است که بر مبنای پایه بوجود می آید و در خدمه آن فرار می کیرد .

شعور اخلاقی شکلی از شناخت روابط اجتماعی است . اخلاق ، تجربه حاصله از روابط بشری را که به صورت اصول و قواعد رفتار معین بیان می شود ، تعمیم می دهد ، و این عنصر عینی شناخت واقعی است ، این عنصر که به آفریدگار تاریخ یعنی مردم زحمتکش تعلق دارد ، در جریان تحول تاریخی اخلاق به نسل های آینده منتقل می گردد .

وانگهی هدف و ماحصل جنبه شناختی اخلاق گرد آوردند و

تبیین نمودن تجربه هشخوص تاریخی زندگی است که آن را باید مخصوص جامعه بشری در شرایط مفروض دانست .
شعور سیاسی ، شعور قضایی و شعور اخلاقی که از شکل های سه گانه انعکاس واقعیت آن دارد به دامنه یافتن شناخت کمک می کنند .

با وجود این ، آنها از دیدگاه جامعه انگیزه های ویژه معلومات نیستند . عملکرد اجتماعی این مقوله ها که هدایت و رهبری روابط اجتماعی است ، مختلف می باشد . تنها علم یعنی این شکل تازه شعور است که به اندوختن معلومات می پردازد .

علم شکلی از شناخت منظم واقعیت است که در چارچوب پرایتیک تاریخی اجتماعی بوجود می آید و گسترش می یابد و جنبه های اساسی جهان یعنی را به صورت منطقی و مجرد مفاهیم ، مقوله ها و قوانین منعکس می سازد . البته علم تنها معلومات مکتبه نیست که در پرتو تجربه به اثبات رسیده باشد ، بلکه نوعی فعالیت متمر کردار کشف شناخت های تازه است . این امر پایه تجربی و ابزاری علم و در عین حال روش آن یعنی پرایتیک علمی را مشخص می دارد . علم عرصه فرضیه ها و حدسه ها ، کنکاش ها و کشفیات است . همه این ویژگی ها سبب شده است که علم به عنوان پدیده ای اجتماعی شکل های بسیار متتنوع و پیچیده داشته باشد .

در عصر ما ، علم به جایی رسیده است که زمینه کامل خود ویژه ای

را درزندگی اجتماعی تشکیل می‌دهد. البته هنگاهی که علم بهمنابه شکلی از شعور اجتماعی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، باهمه‌اهمیتی که در این زمینه برای آن مترتب است، تنها یکی از جنبه‌هایش به بررسی درمی‌آید.

حقیقت این است که علم شکل دیگری از انگاس واقعیت در شعور انسان اجتماعی و شکای از شناخت منظم آن است. جهان و انسان موضوع عمومی شناخت علمی را تشکیل می‌دهند. بر اساس تنوع جهان است که شاخه‌های علم و رشته‌های متعدد آن دویشه می‌دواند. با وجود این، جهان فی نفسه محرک مستقیم رشته‌های علمی نیست. در این مورد، دوند تغییر جهان به وسیله انسان یعنی پراتیک را باید یگانه انگیزه و محرک دانست. علوم که بر اساس پراتیک بوجود می‌آیند، در خدمت پراتیک قرار می‌گیرند و به درشد و کمال آن باری می‌رسانند.

علم واقعی همواره از پراتیک مایه می‌گیرد. ولی این دابطه را باید سطحی و ساده انگاشت، زیرا علم بطور نسبی مستقل از تولید است و گسترشش تابع منطق خاص آن است.

چنان‌که می‌دانیم بسیاری از کشفیات بر جسته مثلاً در فیزیک انتی که در واقع ماحصل بیشرفت تولید است، مستقل از ضروریات فوری تحقیق یافت و انسان‌ها مدت‌ها بعد تو ابتنید کار برد علمی آنها را پیدا کنند.

هر گام تازه‌ای کدد رجهت شناخت برداشته می‌شود، باعث طرح مسائل جدیدی می‌گردد. عام از تداول و دقيقی تبعیت می‌گند. بدین معنا که معلومات مکتبه به عیراث تمام جامعه بدل شده و کاربردهای مشخصی پیدا می‌گند و همین کاربردها نیز روی محركه تازه‌ای برای گسترش شناخت علمی خواهد بود.

علم در روزگار ما به شاخه‌های بسیار متنوعی تقسیم می‌گردد و این روند همچنان دوام خواهد داشت. اما بطور کلی همه علوم به دو دسته شاخص و مهم تقسیم می‌شوند:

- ۱ - علوم طبیعی هانند ستاره شناسی، فیزیک، شیمی، زیست شناسی وغیره.
- ۲ - علوم اجتماعی هانند تاریخ، اقتصاد، سیاست، حقوق و غیره.

از آنجا که این دو گروه به یک جهان مادی تعلق دارند، از حیث خصوصیت عینی بودن بررسی شان وجود مشترکی دارند. اما هر یک از آنها در دو زمینه مختلف طبیعت و جامعه مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

پیدایش علم به تاریخ دیرین بشریت بازمی‌گردد. علم در مرحله صورت بندی برده داری پا به عرصه وجود نهاد. در دوره‌ای که کار فکری از کار یابی جداشد و گروه خاصی از متفکران و اندیشمندان بوجود آمدند. شناخت علمی که در آن هنگام جوانه تازه‌ای بیش

بود، برآسان نیازهای پرایتیک اجتماعی رفته رفته گسترش یافت و به دستگاههای عظیم شناخت بدل گردید.

با وجود این، یکی از متفکران بزرگ قرن نوزده ثابت نمود که سرآغاز واقعی علوم جدید طبیعت (در مقابل نظام فرضیات فلسفی گذشتگان) به مرحله پیدایش سرمایه‌داری مربوط می‌گردد. رشد سریع علوم طبیعی در فاصله قرن ۱۶ و ۱۸ در اروپا، در درجه اول نتیجه نیازهای تولید سرمایه‌داری است. نیازهای پرایتیک اجتماعی یعنی تولید مادی، سرچشمۀ قاطع و نیروی محرك اساسی رشد علوم بشمار می‌رond. به قول یکی از متفکران «... از آغاز، پیدایش و رشد علوم به وسیله تولید مشروط گردیده است».

با این‌مه، علم و تولید نسبت به هم بستگی متقابلی دارند. علم به عنوان پدیده‌ای پیچیده و اجتماعی که دارای صورت‌های متنوعی است، نه تنها به تولید مادی بلکه به پدیده‌های متعدد دیگری بستگی دارد. جهت‌کیری‌ها و آنکه رشد علم و همچنین استفاده از دستاوردهای آن گذشته از نیازهای تولید مادی به عوامل دیگر اجتماعی نیز متکی است. این عوامل عبارتند از روابط موجود اقتصادی، پرایتیک اجتماعی و سیاسی، درگیری طبقاتی، خصوصیت مفهوم آفرینشی از جهان پیرامون، بطور کلی سطح ذندگی فرهنگی و همچنین منطبق درونی خود شناخت علمی.

اگرچه رشد علوم به طور اساسی متکی به نیازهای تولید اجتماعی

است ، ولی روند گسترش علوم و تولید را نباید یکی دانست. پیشرفت علمی تصویر گر حرکت تدریجی و به طور دیالکتیک متضاد شناخت بشری است . این روند حاوی تغییر ، تدقیق ، دامنه گرفتن و ژرف شدن دائمی تصورات علمی ما از جهان است و توجیه تجربی و تئوریکی ، انتقاد و تحقیق مداوم مابه استنتاجات تئوریکی انکاء دارد .

علم شکلی از شعور اجتماعی است . علم ما حصل زندگی معنوی جامعه و نتیجه فعالیت فکری و خلاقیت نسل های متعدد است . یکی از متفکران ، علم را به مثابه « میحصول عمومی معنوی رشد اجتماعی » و به مثابه میحصول « رشد عمومی تاریخ در بیان مجرد آن » توصیف می کند .

استقلال نسبی علم به عنوان زمینه خود ویژه فعالیت معنوی هستی بر این حقیقت است که گسترش شناخت جهان نمی تواند دنباله رو خود بخود رشد تولیه باشد ، رشد علم از قوانین خود ویژه ای تبعیت می کند که در هر حال با قوانین رشد تولید مادی و روابط اجتماعی تفاوت دارد و دارای تضاد ها و مسایل درونی خاص خویش است .

مسایلی که پر ایک اجتماعی برای علم مطرح می سازد ، هنگامی قابل حل است که شناخت علمی به سطح معینی ارتقاء یابد . کشفیات علمی بدون شالوده معین علمی و تئوریکی امکان پذیر نیست . در گستره علم اصل تسلسل در ابیاشت شناخت های علمی اهمیت

بسزاغی دارد. از این رو کشفیات علمی پایه کشفیات جدیدتری می‌گردد و مواد عظیم تئوریکی و تجربی که طی قرن‌ها پیشرفت علمی فراهم آمده بطور منطقی تر کیب می‌شود. بنابراین، علم تنها بر حسب منطق درونی گسترش خویش مسائل جدیدی را مطرح می‌سازد و به کشفیات جدیدی دست می‌بازد که به طرز شگفت آوری برو سطح کنونی رشد نیروهای مولده و نیازهای فعلی جامعه پیشی می‌کیرد.

علم به عنوان پدیده اجتماعی، در فیال طبقه‌های جامعه و رو بنای سیاسی و آرمانی موضع معینی احراز می‌کند. البته علم نه تنها با آرمان و سیاست، بلکه همچنین با تولید و اقتصاد پیوند دارد. علوم اجتماعی در اختلاف با علوم طبیعی با منافع طبقات پیوند بسیار نزدیکی دارند. از این رو، نتیجه گیری‌ها و بالاخص کاربرد نتایج آنها در فعالیت عملی خصوصیت کاملاً مشخص طبقاتی پیدا می‌کند. در یک جامعه طبقاتی، فلسفه، اقتصاد سیاسی یا به طور کلی هیچ دانش اجتماعی دیگری وجود ندارد که بی‌طرف و فراز طبقاتی باشد.

مسئله رابطه علم با طبقه‌های اجتماعی هنگامی شکل بسیار پیچیده پیدا می‌کند که پای علوم طبیعی در میان باشد و مخصوصاً از قوانین و مفاهیم علوم طبیعی، از نتایج تجربی و فرمول‌های ریاضی که به هیچ روی محتوی طبقاتی ندارند، گفتوگو بمیان آید.

کشفیات علوم طبیعی می توانند در شیوه های مختلف تولیدمود و در استفاده طبقه های مختلف جامعه قرار گیرند . با وجود این ، نمی توان گفت که علوم طبیعی به کلی از سلطه سیاسی و آرمانی بر کنار ند .

محتوی هر علم تنها به مواد فراهم آمده تجزیی و کشف قوانین ویژه و فرمولها و استنتاجات محدود نمی گردد . در جامعه طبقاتی ، علم با وجود دریافت قوانین دنیای عینی از تأثیر ناگزیر اندیشه طبقاتی انسان ها مصون نیست . علم به واسطه بینش مشخص خود نسبت به جهان با آرمان جامعه طبقاتی رابطه نزدیکی دارد . آرمان طبقه های مختلف واحزاد بطور غیر مستقیم از راه فلسفه ، دین و اخلاق در عالم نفوذ پیدامی کند .

در جامعه طبقاتی ، آرمان فرهنگ از راه های مختلف ، یعنی از طریق سنت ها ، سیستم تعلیم و تربیت و بازتاب مستقیم سیاسی و آرمانی به دانشمندان تحمیل می گردد . موقعیت جامعه سوداگری و وضع ممتاز ایده آلیسم متفاوتی کی در جامعه کالایی معاصر در گرایش عمومی شعور دانشمندان تأثیر بسزایی دارد .

با وجود این ، دانشمندان پیشر و جامعه های کالایی بیش از پیش به این واقعیت وقوف می یابند که آرمان واپس گرای انجصار گران معاصر پیشرفت علمی را تمی کند و در این میان تنها فلسفه مادی است که می تواند علم را از هر نوع ادراک نادرست نسبت به جهان و بن

بسته‌های اندیشگی بر هاند

تاریخ علم شاهد بی‌چون و پرای تسریع هرچه بیشتر آنگه
پیشرفت‌های علمی است. گردآمدن تدریجی قضایا و انجام کشفیات
در پنهانه‌های معین باعث رشد سریع علم و وقوع انقلاب علمی و فنی
گردیده است. داشتن قرن بیستم برای بشریت کشفیات اساسی
فرادانی به ارمغان آورده که بسیاری از آنها موجب تغییر اساسی
شاوده‌های تولید صنعتی گردیده است. درین این کشفیات مخصوصاً
باید از کشف اسرار هسته اتم و نفوذ انسان در فضای کیهان و پیشرفت
های سی برنتیک نامبرد. جان بر فال دانشمند شهریار انگلیسی در این
باره می‌گوید «در پنجاه سال اخیر به قدری کار علمی انجام گرفت
که طی سراسر تاریخ گذشته چنین چیزی سابقه نداشته است. در
اینجا تنها گفتگو از رشد کمی نیست. به موازات افزایش کار علمی،
در شناخت طبیعت اساسی ماده اعم از زنده و غیر زنده گام‌های مهمی
برداشته شد و چنان پیشرفت چشم‌گیری حاصل گردید که در دوران
مشابه گذشته بی‌سابقه بوده است. درواقع ما کاملاً حق داریم که از
دومین انقلاب علمی قرن بیستم سخن بگوییم.»
در حال حاضر، درجهان تقریباً دو میلیون دانشمند وجود دارد.
تعداد آنها خیلی سریع تر از رشد طبیعی تولید افزایش می‌یابد، حجم
کارهای علمی هر ده سال مضاعف می‌گردد.
تأثیر علم بر پیشرفت اجتماعی بسیار عظیم است. رشد سریع

علم ، به عمل درآمدن دستاوردهای علمی ، تازه‌های علمی و فنی و پیشرفت اجتماعی ، موضوعات بهم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند . علم دررشد جامعه نقش‌دایم‌التزایدی دارد . رویدتبدیل علم به نیروی مولد بی‌واسطه ، همانطور که یکی از دانشمندان در یک صد سال قبل پیش بینی نمود ، با آهنگ بیش از پیش سریعی عملی می‌گردد . علم با نفوذ ژرف خویش در پهنه‌های تولید امکان می‌دهد که روندهای تولید به وسیله ماشین‌ها هرچه بیشتر اتوماتیزه شود ؛ بی‌آنکه نیازی به دخالت مستقیم انسان باشد . کاربرد همه دست آوردهای تازه علمی نشان می‌دهد که انسان به واسطه خود کار شدن ، مکانیزه شدن و شیمیایی شدن نولید در آستانه یک انقلاب واقعی علمی و فنی دیگر قرار گرفته است .

با وجود این ، نتایج اجتماعی پیشرفت علمی و فنی در نظام کالایی و نظام بعدی آن یکسان نیست ، علم در هر یک از این دو عرصه جهت‌های مخالف و متفاوتی راسیر می‌کند . علم در نظام کالایی وسیله نفع طلبی انحصارات و در جامعه غیر کالایی سلاح مطمئنی برای پی‌ریزی‌زندگی مرفه و باعظمت انسان است .

هنر و زیبائی‌شناسی - هنر چه از حیث موضوع و چه از حیث بازتاب واقعیت از شکل‌های دیگر شود اجتماعی متمایز است .

ارتباط نزدیک هنر با انسان اجتماعی ، سرنوشت و خصایص او

خصوصیت ویژه هنر داشکیل می‌دهد. هنر بیانگر رابطه انسان با واقعیت، دنیای ذهنی، اعمال، اندیشه‌ها و احساساتش می‌باشد. همه فعالیت‌ها و آفرینش‌های بشری توأم با رعایت و تطبیق قوانین علمی و قوانین زیبائی شناسی است. عنصر زیبایی شناسی در همه‌جا، در ابزار کار، در اشیاء معمولی و روابط بشری به‌چشم می‌خورد، عنصر زیبایی شناسی در همه حالات یادشده نقش دستیار و یا اوری کننده را ایفاء می‌کند. مثلاً لباسی که می‌پوشیم، البته باید خوش‌برش باشد، ولی قبل از هر چیز مسأله رعایت ضرورت‌های فصل و غیره مطرح می‌گردد. نیاز زیبایی شناسی تابع نقش یا اوری کننده آن است.

هنر واقعیت را به طور استعاری منعکس می‌سازد و با انعکاس علمی و منطقی سروکار ندارد. علم و فلسفه پدیده‌های طبیعت و جامعه را به وسیله مقوله‌های منطقی و مفاهیم مجرد توصیف می‌کنند، ولی هنر آنها را به وسیله تصویرها تبیین می‌نماید.

تصویرهای هنری (اعم از ادبی، نمایشی، موسیقی و غیره) به صورت محسوس و عینی، ماهیت واقعیت، محتوی روایت اجتماعی و حقیقت زندگی را مکشوف می‌دارند.

تصویرهایی که به وسیله هنر ایجاد می‌شوند جنبه فردی و عینی دارند. این تصویرها ویژگی‌های عمومی گروهی از پدیده هارا آشکار نموده و به صورت هنری به تعمیم واقعیت می‌پردازند و آنچه را که در

وجود فرد معین و مشخص جنبه عام دارد، بر جسته می‌سازند. مثلاً شخصیت باول ولاسف درمان مادر کودکی بیانگر خصوصیت نمونهوار انسان زحمتکش روایی است.

هنر به انکا^ء تصویرهای هنری در ذات پدیده‌های واقعیت و طبیعت تضادهای اجتماعی راه می‌جویند و بازآوری درباره‌پدیده‌های مختلف زندگی، آن‌ها را بذشت و زیبا، پست و عالی، تاثر انگیز و خنده‌آورده بندی می‌کند. وظیفه اجتماعی هنر قبل از هر چیز تأثیر آن بر حیات جامعه بداعتقابار نیرو و ارزش تربیتی اش باشد. به قول چرنیشفسکی هنر «رهنمودزندگی» است. نیروی آدمانی و تربیتی هنر از تأثیر عاطفی آن بر شعور انسان نمایان می‌گردد.

هنر به عنوان شکلی از شعور اجتماعی و فعلیت مخصوص، رابطه زیبائی شناسی انسان را با واقعیت تنظیم و تثبیت می‌کند و در خدمت پراییک زیبایی شناسی جامعه قرارداد. ویژگی این شعور، انعکاس و باز آفرینی واقعیت در تصویرهای هنری است. در اینجا کلمه واقعیت در برگیرنده تمام آن چیزهایی است که انسان را در احاطه خود دارد و یا هر بوط بذندگی و فعلیت هایش می‌باشد، مانند طبیعت، جامعه، دنیای ذهنی و عاطفی انسان.

هنر پدیده‌ای بسیار پیچیده و چندشکلی است. برای تعیین این واقعیت بیوک استدلال ساده می‌پردازیم. هنگامی که کتابی می‌خوانیم و به تماشای فیلم، پرده نقاشی یا نمایشنامه‌ای می‌رومیم،

سه نکته اساسی خود بخود نظر مان را جلب می کند.

- ۱ - چه منافعی از آن ها عاید می گردد.
- ۲ - تأچه اندازه از درستی و صحت برخوردارند.
- ۳ - چه آن دیشه ها و احساساتی را در انسان بیدار می سازند.

اولین نتیجه ای که گرفته می شود، این است که ما اثر هنری را طبق ارزش هنری، حقیقت دوستی و پیام آن دیشه کی آن مورد ملاحظه قرار می دهیم. این امر اتفاقی نیست، زیرا هنر به طور عینی و بنابر ماهیت خود از وحدت سه عنصر زیرین شکل می گردد.

۱ - عنصر زیبایی شناسی

۲ - عنصر شناخت

۳ - عنصر آدمائی

این عنصر های سه گانه با هم وحدت ناکسستنی دارند. با وجود این، برخی ها یکی از سه عنصر را نسبت به عناصر دیگر برتر دانسته و بدین ترتیب آنها را مطلق می کنند.

- ۱ - هنر تنها شناخت است و به باری تصویر های زیبایی شناسی مفاهیم خود را بیان می دارد. تفاوت شناخت هنری با علوم از همین جا ناشی می شود.
- ۲ - هنر ایدئولوژی است، بنحوی که آن دیشه های سیاسی و اخلاقی را در قالب زیبائی شناسی بیان می دارد.
- ۳ - هنر زیبایی شناسی ناب است و جز این هدفی ندارد.

مطلق کردن هر یک از عناصر سه‌گانه هنر، عملی اشتباه‌آمیز است. هنر بنا به ماهیت و ویژگی‌ها یش متنکی بر وحدت عناصر یاد شده است.

این سه عنصر اساسی هنر را به اختصار بررسی می‌کنیم:
هنر به عنوان انعکاس واقعیت شکلی از شناخت است، ولی شکل خود ویژه‌ای که با علم تفadت دارد. انعکاس علمی و هنری چگونه انجام می‌گیرد؟

۱ - علم با منزع نمودن فرد و کنکرت، جنبه‌های عام و اساسی واقعیت را منعکس می‌سازد. هنر به عکس عام را به صورت فردی و عینی یعنی آنطور که در واقعیت نمایان می‌شود، منعکس می‌سازد؛ به عبارت دیگر علم قوانین مختلف و هنر جنبه‌های نمو نوار (تیپیک) را منعکس می‌سازد.

در اینجا ما با کشف قوانین علمی که به فرمول درمی‌آیند، سروکار نداریم، بلکه با یک تیپ اجتماعی رو برو هستیم که هنرمند می‌تواند آن را در اشکال مختلف و کاملاً تازه بیان نماید، بنابراین، نمودهای مشخص تیپیک می‌تواند بی‌اندازه متنوع باشد.

۲ - شناخت علمی، شئی را آنطور که فی نفسه، مستقل از انسان، شعور و اراده‌اش وجود دارد، منعکس می‌سازد. هنر نیز به همین ترتیب عمل می‌کند، ولی با این تفاوت که روی رابطه ذهن با واقعیت تکیه می‌کند.

الباه این رابطه بر اساس دیزگی های عینی واقعیت مشروط است .

انسان همواره درمر کز آثار هنری قرار دارد ، حتی هنگامی که هنرمند تصویری از طبیعت (مثل اژ یک منظره) ارائه می دهد . « پائیز طلایی » لویستان « ناکستان های آرل » وان گو سک ، « فصل های » چایکوفسکی به واسطه مضمون رفتانگیر و کیفیت عاطفی شان اهمیت دارد . تقلید ناشیانه طبیعت با آفرینش هنری هیچ سنتیتی ندارد .

گوشه می گفت نقاشی پرسوس و دقیق یک سک برای او چیزی جز یک سک دوم نیست و چنین تصویری را نمی توان یک اثر هنری دانست . بنابراین ، انسان با توجه به رابطه گوناگونش با طبیعت و همنوعان خود و دنیای اندیشه ها ، عواطف و احساساتش همیشه در مر کز هنر قرارداد .

۳ - در اختلاف با علم ، تنها هنراست که به جنبه های زیبایی شناسی واقعیت دسترسی دارد .

چنانکه می دانیم فیزیکدانان ، شیمی دانان و زیست شناسان و غیره دریا را صرفاً از حیث ترکیبات فیزیکی و شیمیایی و حیوانات آن مورد بررسی قرار می دهند و از این مشخصه ها فراتر نمی گذارند . این هنرمند است که در زیبایی دریا راهی جوید و مارا بازیبایی های شگرف آن آشنا می سازد .

از آنجا که موضوع هنر چیز خاصی است، بازتاب ناشی از آن نیز جنبه خاص دارد. در حقیقت، هنر واقعیت را با استفاده از تصویرهای زیبایی شناسی منعکس می‌سازد.

تصویرهای زیبایی شناسی، موضوعات اساسی و نمونه‌وار در قالب فرد بیان می‌دارند؛ به عبارت دیگر این تصویرها جنبه‌های اساسی و نمونه‌وار واقعیت را به نمودهای فردی‌شان بازمی‌گردانند و آنها را به صورت محسوس و عینی جلوه گر می‌سازند.

آفرینش هنری به هیچ وجه کشف تیپ‌ها و باز آفرینی‌شان به صورت عکس‌برداری نیست. به عکس، آفرینش، انتخاب جنبه‌های عام، اساسی و حساس واقعیت است که در آن دیشه‌ها، عواطف و احساسات تیپیک مبتلود می‌گردد. و انگهی هر انعکاس با وجود تصویر کردن واقعیت، هنر نیست. افراد با ذوقی وجود دارند که به نقاشی و سروتن شعر می‌پردازند، ولی کارشان به هیچ وجه آفرینش هنری نیست.

هنر واقعیت را به کمک تصویرهای زیبایی شناسی که مطابق با قواعد زیبایی است، منعکس می‌سازد. پاکی و صداقت اتللو، بدخواهی و حیله‌گری یا گو، خلاصه تمام آن چیزهایی که هنر آن را منعکس می‌سازد، با قواعدش مطابقت دارد.

طبیعت تصویری که مورد استفاده قرار می‌گیرد، بیانگر ادراك زیبایی‌شناسی واقعیت و برانگیز نده احساسات زیبایی‌شناسی بوده و خود

فیز سراسر بازیبایی شناسی عجین است.

پدیده‌ای که از حیث زیبایی شناسی خشنی است. در این تصویر راه ندارد، مانند حرکت الکترون یا متابولیسم و خلاصه آنچه که روی عاطفه تأثیری ندارد و براین اساس نمی‌تواند بیدار کننده احساسات زیبایی شناسی باشد.

اگر چه هنر همانند ایدئولوژی نیست ولی به هیچ وجه نمی‌تواند از آن جدا باشد. هنر از دو جهت با ایدئولوژی پیوند دارد.

۱ - هنر به عنوان عنصری از سیستم معین اجتماعی و سیله‌انتقال اندیشه‌های سیاسی، قضایی، اخلاقی، زیبایی شناسی، فلسفی و غیره طبقه‌ای به طبقه دیگر است.

۲ - هنر بنا به ماهیت خود جنبه آرمانی دارد.

هنر هر گز خود را به انعکاس مجرد واقعیت محدود نمی‌سازد، بلکه در باره این واقعیت بهدازی می‌نشیند و روش معینی نسبت به آن در پیش می‌گیرد. هنرمند به اعتبار منطق تصویرهایی که از آن استفاده می‌کند، همواره درجهت ایده‌آل معین اجتماعی گام بر می‌دارد و به خاطر آن مبارزه می‌کند. هنرمند چه بخواهد، چه نخواهد و یا آگاه باشد یا نباشد، اثرش همیشه حاوی پیامی آرمانی است. از این رو تویسندگان و هنرمندانی که با خودستایی خویشتن را «برگنار» از اندیشه‌ها می‌دانند، در واقع از اندیشه‌های معینی دفاع می‌کنند.

تاریخ باوضوح تمام ثابت می کند که در شرایط کنونی گفتگو از « خلاص آرمانی » چیزی جز نشر اندیشه های سوداگرانه نیست . با چنین خصوصیت آرمانی است که هنر با صورت بندی های مشخص تاریخی وطبقات پیوند می یابد . این ویژگی هاست که هنر جامعه بردهداری را از جامعه فوادالی وهنر نظام کالایی را از هنر جامعه غیر کالایی هتمایز می دارد . نقش « فایده بخشی » هنر از طبیعت طبقاتی آن ناشی می شود ، تنها در مرحله عالی نظام غیر کالایی است که هنر از تضاد های ستیز نده اجتماعی رهایی می یابد و به طور موثر در خدمت شکفتگی دعنوی تمام اعضای جامعه قرار می گیرد .

بکی از ویژگی های مهم هنر همزیستی عنصر شناختی و آرمانی بر پایه واحد زیبایی شناسی است . در اینجا پدیده های عینی ، بر حسب کیفیت ، قواعد و آرمان های زیبایی شناسانه به کمک مقوله های زیبایی شناسی سنجیده و بازآفرینی می شوند . هنرمند همواره این پدیده ها را در قالب تأثیر انگیز یاخنده آورد ، هنرجار یا ناهنجار ، مبتذل یا عالی داوری و توصیف می کند . آثار هنرمندان با چنین وضوحی ، احساسات زیبایی شناسی را که ادراکی عاطفی نسبت به واقعیت است در مردم بیدار می سازند . عاطفة زیبایی شناسانه به عنوان شیوه معین دریافت اشیاء و پدیده ها بیانگر تأثیرات و نتایج کار هنرمند است که باعث برانگیختن تحسین یا شادی فرد می شود و او را به خنده دیدن یا گریستن ، دوست داشتن یا نفرت پیدا کردن ،

خشمنگین شدن یا غمگین بودن و عیره و می‌دازد. احساس زیبایی شناسی، شور وحالی است که در مقابل یک منظره، یک اثر و در مقابل یک موجود انسانی تولید می‌گردد.

نقش هنر در این زمینه بسیار مهم و اساسی است. چنان‌که می‌دانیم، در آغاز، احساس انسان نسبت به فلان شئی یا پدیده، این یا آن وضعیت و عمل انسانی آمیخته با ابهام است. این احساس تحت تأثیر هنر روشنی و ذرفای خاصی می‌گیرد. به همین علت تأثیر واقعه‌ای که در یک کتاب خوب مطرح می‌شود، خیلی بیشتر از تأثیر همان واقعه در واقعیت است.

هنر به اعتبار وحدت عناصر سه‌گانه زیبایی شناسی شناختی و آرمانی وسیله نیرومندی برای پرورش بی میانجی مردم است و همواره در خدمت رویا رویی‌های طبقاتی قرار دارد، نقش ترقیخواهانه و واپس گرایانه هنر از همین جا ناشی می‌شود.

فلسفه س فلسفه در میان شکل‌های مختلف شعور اجتماعی جای ویژه و بسیار مهمی دارد. ابتداء چنین بنظر می‌رسد که فلسفه به علت اشاعه کم‌دامنه‌اش در میان مردم و یا استقبال ناچیزش از طرف عموم، تأثیر چندانی در حرکت تاریخ ندارد.

البته این ظاهر قضیه است. واقعیت نشان می‌دهد که فعالیت

بشری تحت هدایت مجموع شکل های شعور اجتماعی قرار دارد. و چون همه آنها به این یا آن شیوه از نظریات کلی ای مایه می گیرند که فلسفه به تعداد آنها می پردازد، از این دو مسلم می گردد که تفویذ فلسفه در حرکت تاریخ بسیار قابل ملاحظه است. اگر چه فلسفه فقط مورد توجه کسانی است که با آن آشنا بی دارند، ولی در حقیقت دارای وسیع ترین بازتاب اجتماعی است.

فلسفه دارای دو خصوصیت تفکیک ناپذیر است :

۱ - شکلی از شناخت است که جای مشخصی در سیستم عمومی علوم دارد .

۲ - بیان تئوریکی منافع طبقات و ایدئولوژی آنهاست که جای خاصی را در سیستم آرمانی هر جامعه احراز می کند.

فلسفه به عنوان شکلی از شناخت سیستمی از مقاهم است که به توصیف ماهیت جهان می پردازد و راه های شناختش را به انسان نشان می دهد. فلسفه در اختلاف باعلوم مشخص (و خود دیزه) جهان را باحالات های معین (و مخصوص) آن از زاویه کلی ترین قوانین و مشخصه ها ادراک می کند.

در دوره ای که علم هنوز در حالت جنبی بود، فلسفه نخستین مقاهم علمی را که امروز به رشته های جدا گانه اختصاص دارد، در یک جا فراهم آورد. این در آمیختگی فاسقه و علوم خصوصیت ابتدایی شناخت و نقص تاریخی آن را آشکار می دارد. ولی این امر مانع از آن

نمود که شکل خاصی از شناخت بوجود نیاید و بنا به ضرورت، تفسیری
شود یکی نسبت به برخی اندیشه‌های عمومی درباره جهان و شناخت
آن ارائه نگردد.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، انسان‌ها در پرانتیک نادینخی شان نه
تنها با ضرورت شناخت اشیاء و پدیده‌ها و خصوصیت‌هایی که باعث
اختلاف و دیفرانسیل آنها می‌گردد، سروکار دارند، بلکه در عین حال
می‌خواهند به واقعیت پیوستگی اشیاء و روابط منطقی متنقابل
آنها و کیفیت گذار آنها از یک حالت به حالت دیگر و قوف
یابند.

ضرورت‌های مختلف حکم می‌کند که انسان از پایگاه
شود یکی به تفسیر نوع محیط پیرامون، یکانگی جهان و رابطه
ویژه با آنچه که جنبه عمومی دارد، پیردادد. از سوی دیگر، اندیشه
شود یکی دارای این ویژگی است که خود را به نشانه‌های مستقیم
حوالی راضی نمی‌سازد و در این تلاش است که به ما هیئت اشیاء راه
یابد و آن را به یاری مفاهیم عمومی مشخص سازد. مثلاً، هنگامی که
هر اکلیت تأکید می‌نمود «جهان آفریدگاری ندارد و مانند آتش
جاویدانی است که بنا به قوانین خود روشن و خاموش می‌شود»
کوششی بود از روی صداقت و ژرفای اندیشه برای تبیین و روشن
داشتن واقعیت به انکاء خود جهان و آشکار نمودن وحدت باطنی
ناء در رای تکثر ظاهری آنها. همانطور که گفته شد، فلسفه

تنهایی از شناخت واقعیت است که بگانگی جهان را باشیاوه می‌رساند. فلسفه در اختلاف باسایر علوم دارای این ویژگی است که به طرح و حل مسئله اساسی تئوری شناخت و مسئله بگانگی جهان می‌پردازد.

واقعیت نشان می‌دهد که در میان تمام علوم، تنها فلسفه است که در راه پی‌ریزی و تدارک بینش عمومی تئوریکی جهان تلاش می‌ورزد. از آنجا که تعبیر فلسفی جهان به موقعیت اجتماعی و شرایط مفروض تاریخی انسان‌ها بستگی دارد، به صراحت می‌توان گفت که پیدایش و گسترش فلسفه همواره در چارچوب منافع مادی انسان‌ها و موقعیت‌شان در سیستم معین مناسبات اجتماعی تحقق می‌پذیرد.

پایان

ریال ۱۰۰

نقد بررسی
۱۴

ازشتارات بامداد

تلفن ۳۱ ۷۷۴۶